

برق پوشان خلیج فارس و دریای عمان

سیر تاریخی برق از باستان تا به امروز

نگارش : عباس انجم روز





آشنائی با نویسنده کتاب:

«عباس انجم روز، فرزند محمد و از تبار خواجه‌های خورلار- لارستان و از خاک پاک فارس، اهل و متولد و ساکن بندرلنگه «شهر و بندر معروف مروارید و عروس بنادر ایران» است، وی در خرداد سال ۱۳۰۴ در بندر لنگه چشم به دنیا گشود.

وی از سال ۱۳۲۷ وارد خدمت مطبوعات شد و سلسله مقالاتی در روزنامه‌های خاور، کیهان، اطلاعات، خواندنیها، پارس شیراز، پیک خجسته، بهار ایران، ندای زاهدان، تهران اکونومیست و... چاپ و منتشر نمود.

نویسنده این کتاب، دارای کتابهای تحقیقی انتشار نیافته بسیار است...

از مقدمه کتاب

۱۳۵۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرندِ ماه را، پیوند بگشاد
ز رُخِ برقع، ز گیسو بند بگشاد
«نظامی گنجوی»

سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان

نگارش: عباس انجم روز

سال ۱۳۷۱

ناشر: مؤلف

سیرتاریخی برقع از باستان تا به امروز

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان

نگارش: عباس انجم روز

چاپ اول: ۱۳۷۱ تهران

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه (۶۴۰۲۵۷۹)

لیتوگرافی: مردمک (۳۹۹۸۸۹)

چاپخانه: هما (۳۱۵۴۴۳)

صحافی: دلشاد (۳۹۱۱۹۵)

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست مطالب کتاب

۹	پیشگفتار مؤلف
۱۳	مقدمه: از آقای حسین نوربخش
۱۹	برقع داران در گذشته
۲۱	برقع، مقنعه و نقاب
۲۳	یونان منشاء اولیه برقع
۲۴	زنان فینیقی
۲۶	دوران جاهلیت
۲۸	رابطه برقع با حجاب
۳۰	اسلام و حجاب
۳۵	دیدار و صدا و تماس
۳۷	تبرّج در اسلام
۳۹	قرآن و موضوع شعر و شاعری
۴۲	سخنگویان بزرگ و برقع پوشان
۴۴	اندیشه سخن سرایان و برقع
۵۵	برقع پوشان به خواب آمده

- ۴۷ تخیلات و واقعیت
- ۶۴ تناقض دید
- ۶۷ ار این جا و آن جا
- ۶۸ مهاجرت ها و علل برقع پوش
- ۷۰ مردان برقع پوش
- ۷۳ برقع از دیدهای مختلف
- ۷۷ انواع برقع
- ۸۰ طوارق کجاست؟
- ۸۲ چرا کبود؟
- ۸۴ شهر گولمینه
- ۸۷ ملکه زارما
- ۸۹ زیر برف سفید
- ۹۰ دیانت طاریها
- ۹۱ عصر نادری
- ۹۵ مرگ نادر
- ۹۷ سر آغاز مهاجرت
- ۹۹ صحرا کجاست
- ۱۰۱ حملات عرب به صحرای آفریقا
- ۱۰۳ ایرانیان و خطه شمالی خلیج فارس
- ۱۰۵ چهره استعماری در زیر برقع
- ۱۰۸ در بازار برده فروشان
- ۱۱۰ سرقت فرزندان مردم آزاده
- ۱۱۳ نگارنده در بازار برده فروشی
- ۱۱۴ دوران گذشته تاریخ

- ۱۱۷ پوشش آدم ربائی در.....
- ۱۱۸ گذری دیگر بر طواری ها
- ۱۱۹ وطن
- ۱۲۰ وجه تسمیه طواری برقع پوشان
- ۱۲۲ برقع در سنت ایرانیان نیست
- ۱۲۴ مروری بر ناامنی ها
- ۱۲۵ اوضاع گومرون
- ۱۲۶ تازیان و ترکتازی های آنان
- ۱۲۷ بلوچها را به بینیم
- ۱۲۸ درگیری بلوچها با هلندیها و انگلیسیها
- ۱۲۹ تهدید رئیس بلوچ ها
- ۱۳۰ شهدادخان بلوچ
- ۱۳۲ سخن سرایان محل
- ۱۳۸ شعراء و سخنگویان خلیج فارس
- ۱۳۹ الف: شعرا معاصر در قید حیات
- ۱۴۲ ب: از شعراء گذشتگان
- ۱۵۹ آثار منتشر نشده از این مؤلف
- ۱۶۰ آثار در دست تألیف و آماده چاپ از مؤلف

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

درود بر خاتم پیامبران «محمد بن عبدالله و آله الطاهرین و یاران وفادارشان» دفتر حاضر از پوششی یاد می کند که تا امروز یکی از وسایل زینتی و احیاناً پوشش زنان در خطه بنادر و جزایر خلیج فارس و کرانه های دریای عمان است، این پوشش، روپوشی است به نام «برقع» که در ساحل استان هرمزگان و خطه ی ساحلی بلوچستان آن را «برکه» و در حوزه بندرلنگه به نام «بتوله» خوانده میشود، بی شبهه استعمال برقع در بین ایرانیان معمول نبوده و هرگز از عادت پارسیان نیز نبوده است، زیرا در تاریخ اجتماعی ایران بویژه «خطه جنوب» تا آنجا که می دانیم چنین سابقه ای وجود نداشته است، شعراء و سخنگویان محلی که در زادوبوم خود، در لارستان، بنادر جزایر خلیج فارس به نام شاعر و سخن گو معروف گشته اند نیز، در گفته های خود آن را از تازیان و تازی زبانان شناخته و به همین وجه آن را معرفی و شناسانده اند.

ایرانیان مقیم کرانه های جنوب خلیج فارس از آن به نام «بطوله» یا تخفیف و تشدید، جسته و گریخته تلفظ می کنند که درستی کلمه بر گردان شده آن «بتوله»

و واژه‌ی حاضر با حرف «ط»، عامیانه است، در جایی دیگر از لارستان «بتیله» هم می‌نامند.^۱

دفتر حاضر که از وجود برقع و برقع پوشان شمال و جنوب کشورمان حکایت دارد، کتابی است شامل مسائل ادبی، اجتماعی، فرهنگی و هنری که با همهٔ اختصار، خوانندگان عزیز را به سنت ایرانیان و آنچه که ره آورد مهاجران و سوقات وارده از خارج است، رهنمود دارد، بهمین جهت این کتاب، موجز و مختصر ادبی، حاوی سخنان سخنگویان بزرگ ما در خصوص برقع و برقع پوشان است که به شیرینی قند از آن یاد کرده‌اند.

اجتماعی است، زیرا مربوط به گروه زیادی از هموطنان «زن» هموطن ما در بنادر و جزایر خلیج فارس و آبهای عمان است که آن را مورد پوشش چهره خود قرار داده و بدان آراسته‌اند.

فرهنگی است، چون بسیاری از واژه و کلمات و لغات دری پارسی در آن نهفته است.

هنری است از اینکه در ساخت برقع، هنر زیادی بکار برده شده اگرچه دید ظاهری آن افسون‌گری است، لذا امید دارم که مطالعه این کتاب آگاهی خوبی برای خوانندگان عزیز باشد.

دفتر حاضر که با نام برقع پوشان خلیج فارس در دسترس خوانندگان عزیز

۱ - واژه بتوله که با فتح حرف اول و تاء مضموم است در زبان عرب به معنای «بتل» یعنی قطع کننده، بریده شده، جداساخته و نیز به مفهوم هر چیزی که ماهیت اصلی را از میان بردارد یا پرده‌ای بر آن به جهت پوشش می‌کشد که دید واقعی را می‌برد گفته می‌شود، چنانکه شاعری از لارستان بنام «محیا» که شرح حال آن خواهد آمد درین باره میگوید:

عرب زاده ز رو بردار شيله SHILAH

مکن این حيله‌های بی‌وسيله

خدا را پرده از رویت بیفکن

که تا رویت به بینم «بی‌بتیله» BATILAH

شيله سرانداز نازک و سیاهی است که تاکنون هم مورد استعمال زنان خلیج فارس است و بتیله همان «بتوله» یا «برقع» است.

گذاشته می‌شود مقدمه‌ای است برای چاپهای آثار بعدی نگارنده که امیدوارم توفیق خداوندی همراه باشد و به سهم خود بتوانم در خدمت فرهنگ و ادب جنوب کشور ادای وظیفه‌ای هم برای هم‌وطنان ارجمند عموماً و هم‌شهریان عزیز و گرامی کرده باشم، در این میان وظیفه‌مندم که به مدلول **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ**، از فاضل ارجمند و مورخ و محقق گرانمایه جناب ایرج افشار سیستانی که از فرط بزرگواری خود در ویرایش این دفتر اقدام و رهنمون نگارنده گشته‌اند سپاسگذاری کنم، هم‌چنین از آقای حسین نوربخش نویسنده و محقق معاصر که از اول تا باامروز مشوق این نگارنده در ادای این وظیفه بوده‌اند نهایت تشکر را مینمایم، و امیدوارم که در چاپ آثار بعدی هم این توفیق حاصل بشود که مشمول عواطف و کمک آقایان محترم و ارجمند قرار بگیرم:

مِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكَانُ

بندر لنگه

عباس انجم روز (خواجه)

مهر ماه سال ۱۳۷۰

مقدمه

آقای عباس انجم روز، نویسنده، محقق و شاعر اهل و ساکن بندرلنگه، چندی قبل دست نویس کتاب برقع پوشان خلیج فارس را جهت مطالعه و تهیه مقدمه در اختیارم گذاردند. کتاب مذکور اولین اثر نامبرده نبوده و ایشان دارای دست نوشته های بسیاری است که امید می رود، تدریجاً به زیور طبع آراسته گردند.

سواحل، بنادر و جزایر گرم و شرجی خلیج فارس، مانند صدفهای بسته مرواریدهایش از نقاط ناشناخته و بکر می باشند، از این رو می توان سالها در اطراف خصوصیات طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بسیاری از این سواحل و بنادر و ساکنان خون گرم و مهربان آنها، مطالعه و تحقیق و بررسی نمود و ده ها کتاب و مقاله در اطراف آنها به رشته تحریر درآورد.

موضوع کتاب حاضر، برقع به (ضم ب) است، برقع یک نوع پوشش جالب و دیدنی زنان حاشیه شمالی و جنوبی خلیج فارس و دریای عمان است و احتمالاً تا حدود ۳ میلیون نفر در این نقاط از این وسیله استفاده می کنند و با این حساب می توان گفت موضوع کتاب درباره پوششی گفتگو دارد که از جهت کمیت، زنان بسیاری را شامل می شود. از نظر کیفیت نیز کتاب دارای موضوع جالب و بکری است و تا بحال در این مورد مطلبی چاپ و منتشر نشده است.

کتاب از جهت ادبی دارای لطف و شیرینی خاصی است و از دیدگاه فرهنگی، بعلا دلبستگی انجم روز به زبان دری که زبان مادری ایشان است، سرشار از واژه های فارسی و دری است.

با نویسنده کتاب، بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۱ که در بندرلنگه خدمت می کردم، خصوصاً از طریق برنامه تلویزیونی فرهنگ و ادب جنوب کشور که شخصاً اداره و اجرا می کرد، آشنا شدم. انجم روز فرزند محمد و از تبار خواجه های خورلار - لارستان و از خاک پاک فارس، اهل و متولد و ساکن بندرلنگه «شهر و بندر معروف مروارید و عروس بنادر ایران» است، وی در خرداد سال ۱۳۰۴ در بندرلنگه چشم به دنیا گشوده و طی سالهایی که بازرگان سیار بوده است، سفرهای دور و درازی که دست مایه تألیفات بسیار اوست به تمام سواحل و بنادر خلیج فارس و دریای عمان انجام داده و مجدداً به زادگاه خویش در لنگه بازگشته است. تا آنجا که اطلاع دارم، وی از سال ۱۳۲۷ وارد خدمت مطبوعات شد و سلسله مقالاتی در روزنامه های خاور به مدیریت احمد فرامرزی، سپس در کیهان، اطلاعات، خواندنیها و روزنامه پارس شیراز، پیک خجسته، بهار ایران و ندای زاهدان نوشت و در سال ۱۳۳۸ عضو هیئت تحریریه مجله اکونومیست تهران بود و مقالات متعددی در سالهای ۳۸ و ۱۳۳۹ در آن مجله به چاپ رسانید و در این اواخر مقالاتی از وی در مجله مناطق آزاد، چاپ تهران، منتشر گردیده است.

برنامه تلویزیونی فرهنگ و ادب جنوب کشور که مدت دو سال بطول انجامید و مورد استقبال عموم مردم قرار گرفت، معرف شخصیت معنوی و فرهنگی اوست. چند جلد کتاب از نویسندگان جنوب کشور به تصحیح و تصرف وی انتشار یافته است، در حال حاضر انجم روز از محققان و نویسندگان و شعرای معاصر جنوب کشور است.

نویسنده این کتاب، کتابهای تحقیقی انتشار نیافته ای تحت عناوین مسایل اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی خلیج فارس، بنادر و جزایر، دولتخانه کیش و کنگ، تاریخ بندرلنگه، فرهنگ و ادب جنوب، در مکتب سعدی، حافظ و زندگانی او، عبیدزاکانی، منابع دریائی ایران، خرماستان ایران، بلوچ و بلوچستان، بادزار و نوبان دارند که هنوز چاپ و منتشر نشده اند، وی همچنین دارای فرهنگی به نام «فرهنگ دری» است که واژه های آن سره پارسی و نیز دارای دیوان اشعاری به

زبان بومی منطقه با لهجه بلوکی و اوزی است که از لهجه‌های دیگر نیز استفاده کرده‌اند و شامل قصاید، غزل، رباعی و ذوبیتی است. تخلص شعری ایشان، «خواجه» می‌باشد، شعر و شاعری را به گفته خود به خاطر احیاء فرهنگ دری که زبان مادری اوست پیشه کرده است.

وی همانند سدیدالسلطنه کبابی که تألیفات بی‌شماری درباره مسائل مختلف خلیج فارس تألیف نموده و اینک بعد از گذشت نزدیک ۱۰۰ سال، نوشته‌هایش یکی یکی به سعی استاد ارجمند آقای دکتر احمد اقتداری به چاپ می‌رسد و در اختیار علاقمندان به این آب و خاک و سواحل و بنادر خلیج فارس گذارده می‌شود، در آغاز قصد و نیت چاپ آثار خود را نداشت و بالاخره با اصرار این صاحب قلم، حاضر شد کتاب برقع پوشان خلیج فارس خود را که درباره سیر تحول تاریخی و اجتماعی این پوشش جالب زنان جنوب کشورمان است به عنوان اولین اقدام در چاپ آثار خویش تقدیم دوستداران ادب و فرهنگ نماید و انشاءالله با پایان گرفتن چاپ و توزیع این کتاب، همچنان به چاپ و انتشار سایر آثار خویش همت خواهند گمارد.

در خاتمه توفیق انجم روز و همه محققان و نویسندگان، مسائل خلیج فارس را در تدوین این قبیل نوشته‌ها و در خدمت به جمهوری اسلامی ایران و میهن عزیزمان، از درگاه خداوند متعال خواستارم.

حسین نوربخش

تهران - ۱۳۷۰



برقع داران در گذشته

غرض از تدوین و نگارش کتاب برقع داستانسرایی نیست بلکه این کتاب صرفاً و منحصرأ جنبه ادبی و فرهنگی و اجتماعی دارد، در عین حال که حکایت از پوششی می‌کند که جزء عاداتها و تقالید و سنن ایرانی نیست، خود معرف اختلافی است که ارتباط سنتی با ایرانیان ندارد. از فحوای تاریخ کشورمان اگر استفاده کنیم که در ایران نیز برقع پوشان مرد بوده‌اند، داستان فرقه‌ی اسماعیلیه به رهبری حسن صباح و نهضت او علیه حکومت سلاجقه را تداعی میکند که آنهم نوع برقع این فرقه، پوششی از یک دستمال یا شال و یا پارچه‌ای بوده است، تا جایی که یک فدائی نامه‌ای یا خنجری در کنار بستر ملک سنجر پادشاه سلجوقی قرار می‌دهد و او را تهدید می‌کند، که از رویدادهای تاریخی برخوردار است.

این افراد نیز در حملات به اصطلاح تاکتیک‌های سیاسی، خود را با نقابی چنانکه اشاره شد می‌پوشانده‌اند که میتوان آنها را در ردیف برقع پوشان سیاسی قرار داد.

ولی وجود بُرّقع و روپوشی به نام «بتوله» که هم اکنون عموم زنان بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای مکران «شمالی و جنوبی» بر چهره دارند و بنام برقع جلوه‌گری می‌کند چیزی دیگر است که به نام حجاب بر خود گرفته‌اند و گاهی نیز بنام اینکه برای جلوگیری از آفتاب و سوختگی صورت است، عنوان می‌کنند.

چون قسمتی از فرهنگ حاضر مردم این نواحی و مربوط به عاداتها و تقلیدهای ظاهری آنان است و در شمار فولکلور و فرهنگ توده مردم این خطه درآمده است لازم دانستم که یک سلسله بررسی و تحقیق درباره فرهنگ این مردم بنمایم.

در کتاب حاضر پاره ای از مسائل تحقیق شده عنوان شده است بطوریکه سخنگویان بزرگ کشورمان نیز درباره این پوشش خالق کلامی شده اند که خواندن آن بسیار شیرین، و دلچسب تر اینکه این کتاب صرفاً گوشه ای از فرهنگ و ادب جنوب کشورمان را تشکیل میدهد به این امید که مورد توجه پژوهشگران و اهل فضل و مردم شریف ایران واقع شود.

برقع، مقنعه و نقاب

دو پوشش، پیش از اسلام و بعد از اسلام که در موارد خاصی مورد استفاده بوده اند:

۱- برقع

۲- مقنعه

برقع یک واژه ی عربی است، البرقع، جمع آن براقع می شود و در لغت عرب چنین آمده است که «مَا تُسْتَرُ بِهِ الْمَرْأَةُ وَجْهَهَا» یعنی برقع است که زنان روی خود را به آن می پوشانند، برقع یا مقنعه یا نقاب مورد استفاده افرادی است که نمی خواهند شناخته شوند، در گذشته مردمان معروفی بیشتر از این دو پوشش به منظور عدم شناساندن خود استفاده می کردند و هر دو، مورد استفاده مرد و زن نیز قرار می گرفته ولی مقنعه و برقع بیشتر مورد استفاده زنان است و جز در وضع خاصی مرد از آن استفاده نمی کند که آنهم نقاب است، اگرچه در کشورهای کویت بحرین و عراق نقاب نیز مورد استفاده زنان بی برقع است، نهایت اینکه نوع نقاب مردان غیر از نوع پوشش زنان است، افراد و قبیله ای نیز هستند که چهره خود را با «مقنعه شال یا عمامه یا روسری»، می پوشانند که نمونه آن در سرزمین طوارق افریقا و نیز در بخش گسترده ای از بلوچستان خودمان نیز دیده می شوند که چهره این افراد را در این دفتر ملاحظه خواهید فرمود، مثلاً در بلوچستان و

خطه‌ی مکران، بلوچها عادت دارند که پارچه‌ای بر چهره‌ی خود زنند که فقط دو چشم آنها پیدا است.^۱

هشام یا هاشم بن حکیم معروف به مقنع از دهکده‌ای موسوم به کاوه کیمردان از قراء مرو پیدا شد که خود را جانشین ابومسلم خراسانی می‌دانست، گویند چون چهره‌ای زشت داشت نقابی بر روی خود می‌افکند بهمین علت او را «مقنع» لقب داده‌اند، و بعضی گویند که یک چشم او نابینا بود، وی در زمان خلافت المهدی عباسی در خراسان قیام کرد و سرانجام در سال ۱۶۹ هجری نبوی ص و آله از سپاه خلیفه شکست خورد، ولی برای اینکه بدست دشمن گرفتار نشود خود و خانواده‌اش را از فرط غیرت، به آتش افکند و بسوخت، پیروان مقنع چون لباس سفید می‌پوشیدند در خراسان به «سپید جامگان» و در میان عرب به «بیضه» مشهور شدند، مقنع در شهر نخشب ماهی از چاه بیرون می‌آورد که مدتی در افق می‌ماند و آن را نخشب یا مقینعه می‌خواندند،^۲ شخصیتی از خاندان بزرگ رضوی (ع) سلام‌اله علیه به نام مبرقع داریم که موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا است (ع)،^۳ در ایران کنونی خانواده بزرگ و معروفی معروف به «برقعی» نیز داریم.

۱ - احمد بن عبد الملک هرگاه که به شهر آمدی از بهر دختران و غلامان مرد، جامه و مقنع خریدی ص ۴۳۰۳ فرهنگ معین.

۲ - ص ۲۰۰۹ اعلام شادروان دکتر محمد معین.

۳ - از سادات معروف رضوی است بسال ۲۵۶ به قم آمد، لیکن اعراب قم وی را از شهر بیرون کردند، او به کاشان رفت، احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی او را اکرام کرد، سپس اعراب از کرده خود پشیمان شدند و او را به قم آوردند چون پیوسته بر صورت خود برقع می‌افکند به «مبرقع» ملقب و معروف شد، ص ۱۸۸۹ اعلام جلد ششم دکتر محمد معین.

یونان منشاء اولیه برقع

دکتر محمد فرید وجدی در دائرة المعارف قرن چهاردهم درباره حجاب چنین می گوید:

در بسیاری از کشورها زنان از قدیم عادت به حجاب داشته اند، در دائرة المعارف لاروس صفحه ۴۵۱:

عادت زنان یونان بسیار قدیم این بوده که چهره خود را به وسیله گوشه ای از روسری خود می پوشانده اند، بعضی از زنان یونانی در مناطق مختلف این کشور، یک نوع روپوش مخصوصی که در جزائر کوس و ارکوس ساخته می شده، با آن روی خود را از دیگران پنهان می داشته اند و این نوع روپوش به طرز بسیار جالبی بافته می شده و ظاهری شفاف و درخشان داشته است.

چنانکه هم اکنون برقع مورد استعمال زنان جنوب خلیج فارس شفاف و درخشان و آلوده به «نیل» است.

بتوله و شيله هر دو نیلی رنگ و آلوده به نیل است^۱

۱ - shila - h - batula - h هر دو، چهره و تن پوشی است ویژه ی زنان عرب جنوب خلیج فارس و زنان عرب زبان شمال خلیج، و هر دو آلوده به نیل شفاف و درخشان جلوه می کند.

زنان فینیقی

زنان فینیقی نیز روی خود را با حجابی به رنگ قرمز می پوشانیدند، قدیم ترین نویسندگان یونانی در نوشته های خود از حجاب نام برده اند، همین منابع می نویسند:

بینلوب همسر عویس پادشاه جزیره اتیاک با حجاب ظاهر می شد^۱ زنان شهر ثیب^۲ از شهرهای دیگر قدیم یونان نیز خود را با حجاب مخصوصی که در برابر روی خود قرار می دادند که روبه روی دو چشم دو سوراخ داشته و مورد استعمال شان بوده است و روپوش شان از این گونه بوده و این همان برقع امروزه یا مانند آنست.

دوشیزگان «اسپرط» بی حجاب ظاهر می شدند ولی به محض اینکه شوهر اختیار می کردند در حجاب می رفتند^۳، همین دائرة المعارف لاروس می گوید: امروز در بین زنان عرب خلیج فارس و مرزهای ساحلی عمان چنین رسمی کهن و

۱ - همسر عویس پادشاه اتیاک از سرداران مشهور صفحه ۳۶۱ فرائد الادب چاپ بیروت.

۲ - پای تخت قدیم یونان.

۳ - اسپرط از پای تخت کهن یونان شهری که مرکز نظام و ورزش و پرورشهای جنگی بوده است.

قدیمی، سنت مؤکدی است، معمول زنان رم^۱ «ایتالیا» در زمان قدیم به اندازه ای در حجاب رفتن و در پوشاندن اعضاء و سروصورت و دست و پای خود غلّو می کردند. که هیچ زنی حتی دایه ها که شغل شان ایجاب می کرده بیش از دیگران از خانه خارج شوند در انظار نمایان گردند نیز از خانه بیرون نمی رفتند، مگر اینکه از سرانگشت پا تا به فرق سر، با پوشاک بلندی خود را می پوشانیدند، بعلاوه تن پوش های بلند خود، عبائی بلند نیز بر روی خود می انداختند، تا اندامشان کاملاً پوشیده و تناسب قامت شان بر احدی معلوم و ظاهر نشود.

با همه این گفته ها که نشان داده می شود مسأله حجاب یک امری قدیمی و در عهد باستان و در کشورهای مسیحی و حتی قبل از مسیح و کلیم معمول زنان بوده ولی در عهد جاهلیت، در جزیره العرب بی بندوباری، وجود داشته است.

۱ - نام شهری معروف از یونان که فنیقی ها آن را بنا نهادند.

دوران جاهلیت

کسانی که به تاریخ اجتماعی اسلام و پیش از آمدن اسلام یعنی به روزگار جاهلیت آگاهی دارند می‌دانند که برقع و حجاب که عبارت از پوشش کامل باشد در میان اعراب جزیره العرب معمول نبوده، اسلام که آمد تا شارع مقدس اسلامی در مکه بود نیز، سنت جاهلیت هم‌چنان به حال خود بوده ولی در سال پنجم هجرت، قانون حجاب بر محمد ص و آله فرود آمد و از آن پس حجاب کامل معمول و مرسوم گشت و باین مسأله اهمیت زیادی داده شد زیرا تمام احکام اسلامی بنیادش بر پاکی، طهارت، عفت و بالاخره تقوی و حیا پایه گذاری شده تا جایی که پیامبر اکرم ص و آله حیاء را نیمه‌ای از ایمان معرفی فرموده است که:

الْحَيَاءُ نِصْفُ الْإِيمَانِ^۱

انوری ایوردی در همین مورد می‌گوید که:

هر کرا شرم کرد از او دوری بدرد پرده‌های مستوری^۲

دوشیزگان عرب امارات جنوب خلیج فارس و ایرانیان عرب زبان شمال خلیج فارس و سلطنت‌نشین عمان نیز تا کنون این سنت را مجری و مرعی می‌دارند

۱ - حدیث نبوی ص و آله.

۲ - دیوان انوری صفحه ۵۴۶

و این مشاهدات سالهای متمادی نگارنده است.

دختران پیش از رفتن به خانه شوهر حجاب ندارند و به صورت خود نیل و زعفران می کشند و موی خود را با روغن و زعفران بوسیله مادران و بزرگسالان خود می آریند ولی اولین شبی که به خانه شوهر رفتند از فردا در حجله عروسی بر چهره خود برقع می زنند و از آن پس مانند مادران برقع پوش خواهند بود. دیدنی ها و مطالعات شخصی، و قسمتی از مطالب آمده در این فصل را سید عبدالرحیم خطیب، امام جماعت سنت و جماعت مرکز استان هرمزگان عالم و دانشمند معاصر مرقوم فرموده و در اختیار این نگارنده گذاشته است و لذا از این روحانی گرانمایه سپاسگذارم.

رابطه برقع با حجاب

اگرچه برقع یا بتوله خود نیمه حجابی بر چهره می‌بخشد ولی از نظر اسلام کافی نیست، بخصوص اینکه نوع برقع یکسان و محجوب نیست، از نظر اسلام از این جهت کافی نیست که پوششی کامل نمیتواند باشد زیرا کتاب آسمانی ما در مورد حجاب به یک پوشش کاملی، زنان مسلمان را دستور می‌دهد، بی‌گمان اولین آیه حجاب این باشد که بر پیامبر اکرم ص و آله نازل شده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَازْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيشِهِنَّ:

ای برگزیده «محمد ص و آله» به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگوئید که پرده‌ای بر چهره خود بنهند، آیه ۲۸ از سوره احزاب^۱ محدثان و روات و تاریخ نگاران می‌نویسند که در آغاز اسلام حجاب نبوده چنانکه در آغاز بسیاری از احکام من جمله برخی از فرایض مانند روزه و زکات و حج و هم چنین برخی از منهیات مانند منع شراب و قمار و ربا و زکات نیز به تدریج امرونی داشته است، حجاب را نیز پس از هجرت فرمان آمده است که این شرایط خود حکمتی در اسلام دارد و جای بحث در این مقوله مختصر نیست. همین منابع مینویسند که در یکی از شبهای مهتابی ۱۳ یا ۱۴ از ماه، زنانی

۱ - آیه ۲۸ از سوره احزاب قرآن مجید

چند از شهر مدینه با روی باز از کوچه میگذشتند که از میان آنها حفصه دختر عمر بن خطاب، همسر پیامبر اکرم بود، عمر که از روبروی آنها می گذشت، چهره گشاده زنان زیر نور مهتاب چشم گیر بود، ناراحت می شود و می گوید که «ای زنان مدینه؟ آیا بهتر نیست که در عبورتان در خارج از خانه چهره خود را بپوشانید؟»

حفصه دخترش که صدای پدر را می شناسد جواب گوئی می کند و می گوید که ای پسر خطاب وحی در خانه ما نازل می شود و تو چنین دستوری را می دهی؟!

عمر که صدای دختر خود را می شناسد فردای آنروز به پیامبر اکرم شکایت می برد و ماجرا را باز میگوید، گویا این اولین دستور حجاب آیه شریفه یاد شده است که بر پیامبر و مسلمانان فرود می آید، این روایت اگر صحیح باشد حداقل این را می رساند که در آغاز بعثت حجاب نبوده و فرمانهای آسمان در اینگونه موارد به تدریج و حتی اوامر و احکام فرائض نیز غالباً پس از هجرت نازل گردیده است.

اسلام و حجاب

چون برخی از برقع پوشان خلیج فارس «شمال و جنوب» به استعمال برقع، احکام حجاب بسته‌اند، ما می‌خواهیم بگوئیم که، اگر برقع از نظر آنها حجاب باشد باید گفت که حجاب کامل نیست، رفع حجاب نمی‌کند و حجب آفرین از نظری دیگر نیز نبوده بلکه نگاه آفرین است، نگاهی که از نظر شعراء و سخنگویان بزرگ ما و خود شعرای محل که زنانشان برقع را می‌بندند، آنچنانی معرفی شده است، بنابراین از دو نظر نگاه آفرین شده، نگاهی موافق شاعر و ناظر و تماشاگر و نگاهی مخالف که اتفاقاً یک شاعر در بسیاری از موارد با تناقض، درباره برقع و برقع پوشان سخن آفرین شده است، مُد باصطلاح، دوخت آن نیز از حجاب عاریست و نه تنها حجب آفرین نبوده و نیست بلکه از نظر احکام شریعت اسلامی خود فتنه‌انگیز نیز هست که ما در فصل مربوط به خود این موضوع، در بررسی افکار و اندیشه سخنگویان یکایک آنرا بر خواهیم شمرد.

قرآن مجید که بزرگترین سند اعجاز رسول اکرم ص و آله است علاوه بر دستور حجاب حتی پرشش مرد مسلمان از زن مسلمان را نیز منع می‌کند، زیرا در دین مقدس اسلام به مسئله حجاب زیاد اهمیت داده شده است و احادیث متواتری از رسول اکرم ص و آله یاد شده که در این مورد به تدریج از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت، قرآن در مورد مخاطب «مرد» بیگانه با مخاطب

«زن» نامحرم و بیگانه از یکدیگر می‌فرماید که:

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ^۱

هرگاه از زنان غیر محرم خود پرسشی دارید از پشت پرده مورد پرسش خود را بگوئید و آنگاه تنها باین امر اکتفا نمی‌کند بلکه موجب آنرا نیز با صراحت بیان می‌کند و می‌فرماید که:

ذَالِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ^۲

نقطه عطف نیز همین است که قرآن دستور میدهد و میگوید برای اینکه پرسش شما از پشت پرده با زنان غیر محرم خود، برای دل شما مردان و دل آنها «زنان» پاکتر خواهد بود، رسول الله و خاتم النبیین ص و آله در یک حدیثی که مرد را از زن بیگانه در جمع باهم منع می‌کند می‌فرماید: هیچ زنی با مرد بیگانه‌ای در یک جا جمع نمی‌شود مگر اینکه سومی آندو، شیطان باشد.

و نیز حدیثی دیگر از رسول بزرگوار ما نقل شده که می‌فرماید:

هر زنی که خود را زینت دهد و عطر آگین شود و از میان کوچه، بازار و نامحرمانی بگذرد همانند یک زناکار خواهد بود که اگر بجای زنا گناه بکار بریم به واقعیت امر نزدیک‌تر است.

حضرت سُبْحَنَهُ دختر امام حسین علیهما سلام الله، از برجسته‌ترین زنان، و از ادیب‌ترین شاعره‌های زمان خویش بود که در اینمورد امتیاز فوق‌العاده وی علاوه بر حسب و نسب و شرف او، روشن و معروف است که شعراء معاصر اشعار خود را برای تنقیح بحضورش می‌بردند و او از پس حجاب، اشعار سخنگویان را اصلاح و تنقیح می‌فرمود، پرسشهایی که پس از رحلت رسول اکرم ص و آله از زنان آنحضرت راجع به احادیث نبوی ص و آله مبادله میشد از پس پرده حجاب بوده است که وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَالِكُمْ أَطْهَرُ

۱ - آیه ۵۳ سوره احزاب.

۲ - مکمل آیه شریفه یاد شده.

لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِ بَنَاتٍ^۱ زیرا حجاب علاوه بر تهذیب اخلاق، حد فاصل بین افساد و اصلاح است، باین معنا که حجاب صلاح است و روی گشاده و غیر حجاب فساد، اگرچه امروز پای زنان به ادارات کشیده شده ولی حد اکثر حجاب ضروری است.



دیدار و صدا و تماس

از نظر اجتماعی، دیدار و صدا هر دو منع شده زیرا دید و صدای زن برای بیگانه یک شعله‌ی کبریت است که روشن می‌شود و از همین جاست که اسلام ظاهراً پرسش مرد نامحرم از زن نامحرم را حضوراً منع کرده است و پاکیزگی دل هر دو را به رعایت این نکات دانسته است که قرآن مجید می‌گوید: **فَسَلُّوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ**^۱ از زنان غیر محرم خود از پشت پرده سؤال کنید، اگر پرسشی داشتید.

سید محمد ادریس شافعی، مروج مذهب چهارم اهل سنت و جماعت حتی در هنگام وضو نیز، **لَمَسِ** مرد با زن حلال خود را منع و قدغن کرده است و این حداکثر تحذیر و پرهیز برای مبدا بهم خوردن وضو و یا احیاناً لمس و تماس بعدی فیما بین است و زنان اهل سنت بهنگام داشتن وضو چیزی را از دست شوهر خود نمیگیرند و اگر بگیرند با سرانگشت و بدون تماس باهم خواهند گرفت، این مسأله در فقه شافعی است چرا؟ چون هنگام وضو است و ادای نماز فرض و به موقع باید انجام گیرد، می‌ترسد که این **لَمَسِ** اگرچه لحظه‌ای بیشتر نباشد ممکن است (آن شعله را روشن کند) و باعث بطلان وضو و تأخیر نماز گردد، ولذا این تحذیر در موقع نماز برای جلوگیری از جمع باهم آمده است. این را از این جهت

در مذهب این جماعت وارد شده که در اسلام برای پیش گیری و وقایت آمده و پیش گیری در اسلام بموقع خود حتی در مسأله حلال نیز مورد توجه است و شرط اولی، و اما پس از طرح این مسأله اکنون شما را به یک داستان کوتاه ادبی توجه میدهم که یادآوری آن خالی از ظرافت طبع و شوخی خیالی شاعر دری زبان و پارسی نویسی خطه لارستان نیست. این واقعه خیالی شاعر را بررس میکنیم که گویا شاعر مورد نظر در عالم خیال یا واقع، در کوچه‌ای با زن نامحرمی برخورد می کند و به یکبار دل از کف می دهد، و تقاضای غیرمجازی را از وی می کند ولی زن بیگانه با سرزنش، باو پاسخ میدهد که نه:

بوسه ی خالی دلت قانع نکند ره پیتی تا تم تو ره پی دگر

یعنی اگر به تقاضای غیر مجاز تو تن در دهم، تقاضائی دیگر از من خواهی کرد، از این رو به شاعر جواب رد میدهد و دست رد بر سینه نامحرم می زند، این ها اگر در عالم واقع صورت نگرفته باشد و تنها تخیل شاعر باشد، نیز مورد توجه و اعتناست زیرا پاسخ قاطع طرف منفی است و دست رد وی در حد امرونی است. بهمین جهت است که در اسلام خواندن قرآن یک زن، با صدای بلند نیز قدغن شده است.

تبرج در اسلام

در اسلام تبرج کاملاً ممنوع و قدغن شده است، تبرج یعنی خود آراستن و خود آرائی در اسلام منحصرأً برای شوهر و محرمان است، مورد قدغن آن اینست که میفرماید **وَلَا تَبْرَجُوا تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** الخ....^۱ برقع پوششی که ظاهراً ادعای نیمه حجابی از آن می‌رود خود یکنوع تبرج است زیرا هرچه که جلب توجه بیگانه کند آنرا میتوان تبرج نامید و ما موارد آنرا در گذشته باختصار نیز یاد آور شده‌ایم.

اصولاً بشر عادت به دید زدن دارد و کمتر کسی است که بتواند در عالم تماشا از دید زدن خودداری کند بهر چیز و منظری که باشد، اما دید پرده‌دار بیشتر هوس انگیز و خیال‌پرور است و لذا به جرأت می‌توانم بگویم که برقع از ابزار تبرج است و تبرج در اسلام منع شده است، زیرا از کارهای جاهلیت اولی است. گفتیم که صدای زن برای بیگانه حرام است و دیدار حرام‌تر از آن. و قرآن مجید که واضع دستورات آسمانی است تکلیف مرد و زن بیگانه و نامحرم را روشن کرده است که

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ

قُلُوبِهِنَّ: ۱

در این جا هم مورد قدغن روشن شده است و هم پاسخ چرا؟ چون قرآن با صراحت برای هر دو دل و جان پاکی را خواسته است برای اینکه با اجرای این قانون هیچ گونه خدشه‌ای وارد نمی‌کند. برای اینکه هوس انگیز نمیتواند باشد و مانع هوس انگیزی است، چون اسلام دین صفا، صدق، طهارت و پاکیزگی دل و جان است.

قرآن و موضوع شعر و شاعری

ما هنگامیکه قرآن میخوانیم حالی می شویم که مشرکان و کافران به هنگام بعثت و اجرای رسالت محمدی ص و آله نسبت های ناروای بی شماری به رسول الله و خاتم النبیین می داده اند که از جمله آن افترا و تهمت ها یکی شعر و شاعری است که پیامبر را شاعر و کاهن و مجنون نیز می خوانده اند، قرآن مخالف شعر نیست و شاعر متعهد و متدین و نیک ضمیر و نیک گفتار را قدح نمی کند، بلکه اسلام با خیال پردازیها و اعتراف به گناه و تجاهر و تظاهر بآن مخالف است چرا؟ برای اینکه بگفته قرآن مجید:^۱

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ^۲ میگویند آنچه را که نمی کنند و در عالم خیال شایعه پردازی دارند و چون این «مالایفعلون» پرده دری در پی دارد و حجب اخلاقی را می درد لذا در قرآن اینگونه شعرا را مورد نکوهش قرار داده است و فرموده است که:

الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ^۱

پاسخ پرسش و چرایش را هم بی سؤال داده است که میفرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ^۲

۱ - سوره ۳۲۴ النحل قرآن مجید

۲ - آیه ۳۲۵ از سوره النحل.

وانهم یقولون مالا یفعلون برای چه؟ برای اینکه پاسخ گفتارهای ناکردار اینگونه سخن گوین را داده است که میفرماید:

كَبِّرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ اَلْ تَقْوُلُوْ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ^۱، منع شعر و شاعری در امر گفتار ناکردار است و ناکردار چیزی است بهر حال مذموم و ناپسند، چرا؟ چون اینگونه شعراء در عالم خیال و در وادی گمان سرگردانند چنانکه در بالا بدان اشاره رفت و آیه مورد توجه بدان علت نگاشته شد که میفرماید: آیا نمی بینید که شعراء در وادی خیال سرگردانند؟ حسان بن ثابت انصاری از شعراء مشهور عرب و معاصر و هم زمان با رسول اکرم ص و آله بود که به حسان عرب مشهور است چنانکه خاقانی شاعر بزرگ و ادیب ما خویشتن را به سبب ستایش رسول اکرم حسان عجم لقب داده است و میگوید که:

در شعر چو افصح لسانم

حسان عجم نهاده نامم

آری حسان بن ثابت انصاری شاعر، ابتدا اسلام و رسول اکرم را نیز قدح میکرد ولی پس از قبول اسلام بمدح و ستایش اسلام و پیامبر عظیم اسلام پرداخت و همواره از قدح گوئی خود پشیمان و در صدد جبران مافات خود بود اگرچه دین اسلام گناه ماقبل را زدوده شده، شناخته است، بعدها که این شاعر اسلام آورد پیامبر اکرم ویرا به سرودن اشعار حماسی و تعریف و تقدیس از دین اسلام و مسلمانان تشویق میکرد پس در اسلام شعرائی مورد نظر است که رعایت نکات اخلاقی را بکنند و در پی تعلیم و تربیت و ارشاد باشند، شما وقتی گلستان سعدی شیراز را یا بوستان این سخنور نامی و بزرگ را میخوانید و یا ابیات و قصیده فارسیه ویرا مطالعه می کنید می بینید که سعدی یک مرشد به تمام معنای کلمه رشد و رشید است، و در عصر خود یک منجی اخلاق، اسلام همیشه میخواهد که تیغ را ازدست رهن بگیرد و لذا شعرائی در اسلام از نکوهش برکنارند که خالق کلام

نیک، حجاب، عفت و تقوی باشند، سخن در این زمینه زیاد است و من چون کتاب حاضر را که بیشتر آن جنبه ادبی و حجاب دارد. و درباره برقع و منشاء پیدایش آن دارم تنها به شواهد سخن سرایان اکتفا کرده‌ام، لذا از اطناب سخن در موارد دیگر کوتاه آمده‌ام.

سخنگویان بزرگ و برقع پوشان

جا دارد که از همین جهت سخنان بزرگان و اندیشه و افکار سخنگویان کشورمان را یکی پس از دیگری مطرح کنیم و از «جهت تأمین مقاصد عالیه اسلامی و انسانی استفاده و استفاضه بریم، شهریار ملک سخن ایران سعدی در قصاید عربی در دیوان بی خزان خود میگوید:

أَهَذَا هِلَالُ الْعِيدِ أَمْ تَحْتَ بُرْقعٍ
يلوح جباه العین شبه أهلة

وی چهره برقع پوش را به «هلال عید» یا ماه یکشنبه که مشتاقان پس از روزه داری آن را می جویند تشبیه می کند و بقول خود او همانگونه که اشتیاق روزه دار به «الله اکبر» است همانطور نیز، نگاه مشتاق هلال زیر برقع را مجسم می کند و این همان گفته است که «بحث گذشته آن را یکنوع «فتنه انگیزی» خوانده ایم.

مؤلف نیز در سخنان منظوم خود بزبان دری پارسی که زبان مادری اوست چنین میگوید که:

برقع منس^۱ ای مه^۲ دو هفته^۲ کت کشت همه، وزیر برقع

۱- ای مه چهارده روزه برقع منه همه را کشته ای.

۲- مخفف که تو، با آنچه که در زیر برقع پنهان کرده ای همه را کشته ای.

و این مغازله اگر در بین منظور و ناظری نباشد، بی گمان واقعیتی را نشان می‌دهد.

جلال الدین محمد مولوی صاحب کتاب مثنوی مسأله اجتناب زن را از مرد بیگانه، جمع آتش و پنبه باهم دانسته است که جمع هر دو در مرحله بیگانگی جز احتراق و آتش سوزی نتیجه‌ای دیگر ندارد، زیرا حجاب علاوه بر رعایت حقوق زن و مرد، خود عامل مهمی نیز برای جلوگیری از اختلاط، اصطکاک و برخورد که نتیجه‌ای جز لغزش ندارد معرفی شده است، ولی برقع هیچ مسأله‌ای را در حجاب رونق نمیدهد و این مغازله اگر در بین ناظر و منظوری نباشد نه تنها بی گمان واقعیتی را نشان میدهد بلکه بگفته شعراء و سخنگویان بزرگ کشورمان گاهی جمله معروف «آنچنان را آنچنان تر می‌کند» تداعی مینماید، زیرا برقع از دید چشم یک مرد گاهی بازار زن بیگانه و مرد بیگانه را گرم و تیزتر می‌کند و بقول سعدی شهریار ملک سخن ایران، خطاب به منظور میگوید که:

دیدار می‌نمائی و پرهیز میکنی بازار خویش و، آتش، تیز میکنی
آری واقعاً در بسیاری از موارد چنین است که این شاعر بزرگ رئالیست وطن ما میگوید برای اینکه برقع زمانی دیدار می‌نماید و گاهی پرهیز و در میان این دو حالت متضاد بازاری گرم و آتشی را تیز مینماید.

اندیشه سخن سرايان و برقع

شاید تنها پرسشی که از ماهیت وجودی برقع در ایران عزیزمان پیش آید، این باشد که چرا این واژه در بیشتر سخنان شعراء بزرگ ایران چون سعدی، حافظ، نظامی، عطار، جامی، سنائی و خاقانی و تنی چند از سخن سرايان معروف ما و شعراء محلی و بومی آمده است؟ تا جایی که نظامی گنجوی بزرگ داستانسرای ایران رحمة الله عليه، بیش از همه واژه برقع را به استعاره گرفته و در خسرو شیرین، لیلی و مجنون و هفت پیکر خود بیش از همه یاد آور میشود؟ با یادی به شیرینی شکر و بلکه شیرین تر از آن، برقع را به استعاره میگیرد، یا سعدی در غزلیات خود هم چنین در قصائد عربی دیوان جاوید خود و بالاخره خواجه شیراز «حافظ» سرآمد ادبای ایران، حافظ سفر نکرده بخارج از کشور و به شهرهای ایران «کم سفر» با این حال برقع را در برداشت استعارات و کنایه های شعری، نمک سخن خود قرار داده است، مولانا جامی نیز هم چنین، عطار عارف ربانی در پندنامه و اسرارنامه و در تمام دیوانش مشحون به استعاره گرفتن برقع است؟

در میان این سخن سرايان بزرگ و نامدار کشورمان، حافظ کم سفر که برای یکبار بدعوت محمود شاه، بهمنی والی دکن حیدرآباد هندوستان تا جزیره هرمز بیش و پیش نرفت باید دید در کجای ایران برقع پوشان را تماشا کرده که از برقع

یاد کند و برای برقع پوشان زمان خود گاهی به تمنا و زمانی به پرهیز سخن سرائی کند، بی گمان وی برقع را در سفر به جزیره هرمز دیده و برقع پوشان جنوب وطن مان را در آنجا تماشا کرده است زیرا این قند پارسی که بنگاله را مقصد بوده تا طوطیان هند را شکرشکن کند، چگونه سخنان متناقضی درباره برقع پوشان سروده است، و این نیست جز آنکه همان اشاره پیش را یاد کنیم که معیار دید شاعر، در هر مرحله دیدار منظوران است، و نه یک منظور، زیرا در اینمورد گاهی میگوید که:

ترا که گفت که برقع برافکن ای فتان
که ماه روی تو، ما را بسوخت چون کتان
و زمانی میگوید که:

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن
گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند

و بنابراین می بینیم که شاعر ادیب و سخنگوی توانای ما چرا یکبار از افکندن برقع ناراحت میشود و بار دیگر فرمان بر افکندن برقع را میدهد که بنظر وی این بار خوش آیند او نیست، و از همین جاست که گفته مجنون را بکار می بریم که گفت لیلی را از دریچه چشم مجنون باید دید و من که خود جنوبی و اهل فارس هستم بارها باین طبیعت افراد برخورد کرده ام که زمانی برقع پوشی را خوش آیند است و گاهی عکس آن، که در هر دو صورت از نظر شرعی هر دو ناپسند، و غیر وارد است اگر چه تخیل و تشبیب هر جمالی را بگونه ای خاصی جلوه گری میدهد، بهر حال چنانکه یاد آور شدیم نظامی گنجوی بیش از همه در اینمورد سخن آفرین شده و در این جا میگوید که:

پرند ماه را، پیوند بگشاد

ز رخ برقع، ز گیسوبند بگشاد

زیرا هر برقهی بند گیسویی را داراست چنانکه امروز نیز برقع پوشان جنوب

وطن ما را دارند که برقع را از چهره و بند را از گیسو می‌گشایند، گوئی که داستانسرای بزرگ ما به کرات این وضع را دیده و تماشا کرده است.

نظامی در جایی دیگر میگوید:

همه برقع فرو هشتند از ماه

روان گشتند سوی خدمت شاه

و مولانا عطار نیشابوری رح در مسأله انتظار یار عرفانی خود گوید:

برقع از روی برفگن تاجان پای کوبان کنم نثار تو من

و این میرساند که عده‌ای را که لازم بوده که بجهتی یا به حاجتی به درباری

روان می‌شده‌اند، برقع را از چهره انداخته و بی برقع به دربار پادشاه وقت خویش

میرفته‌اند و من فکر میکنم که در این جا اختصاصی به برقع پوشان زن نداشته بلکه

زن و مرد هر دو در آن عصر پوشش برقع را داشته‌اند، چون تعمیم سخن شاعر در

ابراز کلمه «همه» چنین میرساند:

مؤلف نیز در این جا برخلاف گفته سابق خود در برخورد دیدی دیگر از

برقع پوشیدن، برقع را چنین نا زیبا و زشت نشان میدهد که میگوید:

شکل جنّ اَشْ گِرِثْ پَریروئی^۱ بَا زَتَهْ بُرَقعی وَ لَوِیْ جُهوشْ

ماهی اَد لَوِیْ زِمِیْ شِکِ رُوشن^۲ برقع اَشْ نه، اَمْ وَ شِکِ وَ حُوش

مولانا عبدالرحمان جامی خاتم سخن سرایان ایران نیز در جایی میگوید که

رسید یار و طریق جفا رها کرده

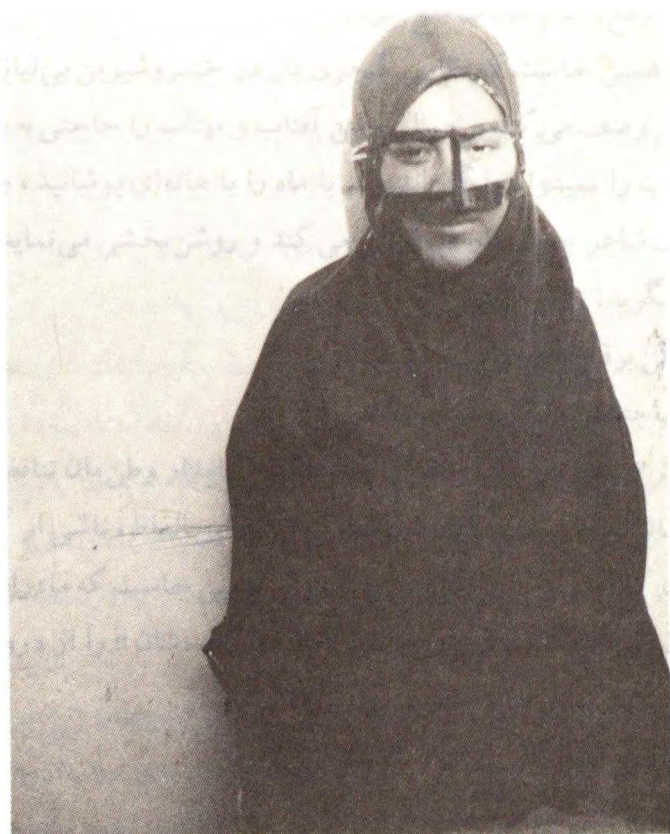
گره زابروی و، برقع زروی و اکرده

آری برقع از دیدی مختلف در بسیاری از موارد گرهی است بر پیشانی و لذا

باید این گره را از چهره زدود.

۱ - پری روئی با زدن برقع به روی خویش چهره جنی را به خود گرفت.

۲ - او ماهی بود که زمین را روشن میکرد ولی با نهادن برقی بر چهره خویش مانند دَدُو جانوری بنظر آمد.



یا نظیر این گفته سعدی که برای زیبا رویان، برقع را نفی میکند و میگوید:
حاجت مشاطه نیست روی دل آرای را

و این مصراع از بیت الغزل سعدی مصداقیت دارد اگرچه به شیوه‌ای دیگر
دلبران را حاجت مشاطه گری نفی می‌کند، براستی که برقع پوشان از خود راضی
بودن را به برقع و بنام حجاب منع کرد.

و از همین جاست که نظامی گنجوی باز در خسرو شیرین بی‌نیازی مه رویان
را از برقع وصف می‌کند و جمال روشن آفتاب و مهتاب را حاجتی به برقع نمیداند
زیرا آفتاب را نمیتوان با گل اندود و یا ماه را با هاله‌ای پوشانید، چه بی‌وجود
برقع بقول شاعر جمال یار دل آرائی می‌کند و روشن‌بخشی می‌نماید چنانکه در
اینمورد میگوید:

برافکن برقع از محراب جمشید

که حاجتمند برقع نیست خورشید^۱

و اگر زمانی در گفته شاعران و سخنگویان نامدار وطن‌مان تناقضی در مورد
برقع پوشان دیده میشود باید پذیرفت که این تباین الفاظ، ناشی از آن دید و آن
نگاه است که اجمالاً بدان اشارتی رفت، و از همین جاست که مادران در جنوب
کشورمان، خواستگاران فرزند خویش «همسر آینده‌شان» را از درون آشپزخانه
انتخاب می‌کنند نه در میان حجله و آرایشگاه!

سعدی در قصاید عربی خود گوید:

وَ اسْفَرَةَ الْبَرَّاقِعِ مِنْ خُدُودِ

تَقُولُ، تَحَمَّرَتْ بِدَمِ الْكِبُودِ

یعنی نقاب‌ها «برقع»‌ها از چهره‌ها و گونه‌ها به یکسو رفت و سرخی گونه
چنان نمایان گردید که گوئی از جگر پالوده شده باشد.

در جمع «بنی یاس»^۱ و در میان مکرانیان ایران مان چنان دیده میشود که بگونه‌ی دید سعدی است.

و هر کس در بین این دو جمع بسر برده و زندگی کرده باشد چنان خواهد دید که سعدی جهان‌دیده دیده است، مولانا عبدالرحمان جامی گوید:

مرا ز پیش برافگن چون قصد جلوه کنی

که نیست روی ترا جز وجود چون برقع
و از این جا معلوم است که در زیر برقع چه بُتی نهفته است و چگونه آن زمان که قصد جلوه گری می کند چسان مردافگن میشود، شگفت تر اینکه تعریف برقع و شناساندن برقع پوشان از نظر نظامی گنجوی چگونه ایست که برقع مورد استعمال امروزه را، مجسم می کند و این میرساند که از عصر نظامی تا به امروز در ماهیت و چگونگی دوخت و استعمال برقع کمتر دستبرد و تغییراتی داده شده است آری:

پرند ماه را، پیوند بگشاد

ز رخ برقع، ز گیسوبند بگشاد

زیرا هر برقه‌ی دارای یک بند زرینه‌ای است که از مطلای سرخ و سفید ساخته‌اند و داستانسرای بزرگ ما در هفت‌پیکر نیز باین موضوع اشاره می کند و می گوید:

زهره را از فروغ مهتابی برقه‌ی برکشید سیمابی^۲

چون برخی از برقع نیز مفتولی از سیماب دارند و این ویژه برقع پوشان متمکن و داراست و ویژه نوعروسان و نوجوانان تازه شوهر کرده امروز عرب و ایرانیان حاضر در جنوب کشورمان که عرب وار خود را به برقع آراسته‌اند، حافظ شیرازی یکی از بزرگترین ادبای ایران چنین میگوید که:

۱ - نام طائفه‌ای از عرب در جنوب خلیج فارس که خاندان شیوخ ابوظبی و دبی و برخی از عرب دیگر از آن قبیله هستند.

۲ - ص ۲۸۶ خسرو شیرین نظامی گنجوی.

ترا که گفت که برقع بر افکن ای فتّان
که ماه روی تو، ما را بسوخت چون کتان

شاعر بزرگ ما در این جا داشتن برقع معشوق را ضروری تر میدانسته، زیرا
که طاقّت دید روی ماه ویرا نداشته است، وی در جایی دیگر نیز خطاب به یار
خویش چنین ادا میکند که اگر برقع از روی بر گیری:

در شهر هر که کشته شود در ضمان تست

پس از دید خواجه شیراز برقع افگنی مطلوب نیست و باید برقع را به چهره
داشت، زیرا که دید محض، سوخت و سوز دارد و کُشتنی، به خصوص اینکه
ضمانت خونبها و دیه را هم به گردن خود معشوق می اندازد، نظامی گنجوی در
خمسه بی خزان خود بیش از هر شاعری برقع را به استعاره گرفته و من برای توجه
خوانندگان عزیز به این شرح گفته های این بزرگمرد دانشمند، حکیم و عارف
گرانمایه را برمی شمرم، آنجا که در صفت بهار می گوید:

صبا برقع گشاده مادگان را صلا در داده کار افتادگان را^۱

و در لیلی و مجنون گوید:

هر گنج که برقی نبو شد

در بردن آن جهان بکوشد^۲

و باز در لیلی و مجنون آنجا که از ملاححت و صباوت لیلی تعریف می کند و
در رسیدن نامه لیلی به مجنون می گوید:

وز برقع آن چنان غباری رخساره نمود شہسواری

وله ایضاً

زهره را از فروغ مهتابی برقی برکشید سیمایی^۳

۱ - صفحه ۲۰۵ خسرو و شیرین.

۲ - صفحه ۴۷۲ لیلی و مجنون.

۳ - صفحه ۵۵۴ لیلی و مجنون.

و در مدح پادشاه سعید علاء الدین کرب ارسلان گوید:

بر تن دشمنان برقع دوز برق شمشیر اوست برقع سوز
و در داستان کشتن بهرام ازدها را چنین می گوید:

در کشیده بجای زناری
برقی از پرند گلناری

نظامی باز در هفت پیکر خود در بردن بهرام گور به مهمانی می گوید:

برقع از ماه باز کرد و چو دید ز اشک برمه فشاند مروارید^۱
و در افسانه گنبد سیاه نیز از برقع چنین یاد می کند:

پس یکی لحظه چون نشست به جای برقع از رخ گشود و موزه زیبای^۲
و در شرفنامه در داستان اسکندر و همچنین یاد آور میشود که:

چو برقع ز روی سخن برفگند سر آغاز آن از دعا برفگند^۳
و در جنگ پنجم اسکندر با رومیان چنین از کلمه برقع استعاره کرده یاد می آورد که:

چو در برقع کوه رفت آفتاب
سر روز روشن در آمد به خواب^۴
و در پایان این داستان میگوید:

بیک ضربتش جان ز تن در کشید
بجل برقعش برقع اندر کشید^۵

-
- ۱ - نظامی گنجوی صفحه ۶۷۳ هفت پیکر.
 - ۲ - نظامی گنجوی صفحه ۱۰۷۱ شرفنامه.
 - ۳ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۱۲ شرفنامه.
 - ۴ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۱۴ شرفنامه.
 - ۵ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۶۷ اقبال نامه

و در اقبالنامه در نعت رسول اکرم ص و آله برقع را در سخن باستعاره گرفته میگوید که:

گر او برنکردی سر از طاق عرش
که برقع دریدی بر این سبز فرش^۱

و در داستان اسکندر و شبان، کلمه برقع را چنین در سخن منظوم قالب گیری میکند که میگوید:

چو افکنده بودش چو سرو روان
فرو هشت برقع بروی جوان^۲
ز رخ بند برقع بر انداختش
در آن بزمگه بود و بنواختش

در داستان افسانه گوئی شبان و در داستان اسکندر و حکیمان نیز برقع را در کلام منظوم و شکرین خود چنین وارد می کند که می گوید:

نگر تا چه افسون در آموختی^۳
که بر خود چنین برقعی دوختی

و تکرار این همه از کلمه برقع از این جهت بود که یاد آور شدم در آن روز گاران موضوع برقع و برقع پوشی نیز معمول و یا به صورت معمول بوده که نظامی این پوشش را تا این حد هم چنان دنبال و یاد آوری می کند و این می رساند که برقع از اولین حملات شاپور اول یا شاپور دوم به ایران عزیزمان وارد و چنانکه گفتیم یا به ضرورت معمول بوده و یا به عادت مرسوم، ولی نظامی در تمام سخنان خود این برقع را زینت ایرانی و ایرانیان معرفی نمی کند و بسا که تخیلات شاعر

۱ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۸۸ اقبال نامه

۲ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۹۱ اقبال نامه

۳ - نظامی گنجوی صفحه ۱۱۹۲ اقبال نامه

در این زمینه بیشتر باعث شده است که از برقع به تکرار یاد شود چنانکه حافظ، سعدی، جامی، عطار، مولوی و سایر سخنگویان دیگر ایران و خلاصه‌ی کلام اینست که آنچه را که نظامی در معاشقات، قهرمانان داستانهایش بزبان شعر بیان می‌کند و هر چیزی را باستعاره می‌گیرد، یک تخیل است و این تخیل را دیگران، اگر فاقد نباشند به اندازه این سخنگوی بزرگ نمی‌توانند هم درجه و هم داستان باشند، زیرا نظامی را سرآمد داستانسرایان جهان می‌توان شناخت.

یک شاعر دیگر می‌گوید که:^۱

دست بر زلفش زدم شب بود و چشمش مستِ خواب
برقع از رویش گشودم تا درآید آفتاب

این شاعر دری‌زبان غالب اشعار خود را به زبان فارسی کنونی سروده و سراسر دیوانش مشحون به تاریخ‌نگاری است و حوادث و رویدادهای منطقه را به نظم درآورده است:

محمد عبدالهادی بستکی صاحب کتاب اخلاق المصطفویه که از شعراء و نویسندگان معروف بستک لارستان است می‌گوید:

نشاختمت زروی برقع عیم مکن، الغریبَ اَعْمی

۱ - نام وی عبدالله و تخلص او «کمشکی» است از روستای لارستان فارس.

برقع پوشان به خواب آمده

مولانا جامی شاعر ارجمند و عارف نامی ایران سخنان عارفانه‌ای نیز در خصوص برقع و برقع گذار دارد که میگوید:

گشاد از چهره مشکین برقع آن مه
آرانی فیهِ وَجْهُ اللَّهِ جَهْرَهُ^۱

چون موضوع سخن در این کتاب اثبات وجود برقع در محلی دیگر و طی دوران و تحولی که وارده شده است لذا از هر نکته‌ای بهره‌ای میگیریم تا موضوع برقع را که تا این حد مورد توجه شعراء بزرگ ما قرار گرفته خود نقطه عطفی که برای ارائه وجود آن و چگونگی منشاء پیدایش آن در ایران بوده است بیش از پیش روشن کنیم، بگفته‌ی نظامی:

نگر تا چه افسون در آمیختی

که بر خود چنین برقعی دوختی

در بین اقوام و عشایر عرب شایع است که وقتی کسی از صلحاء و اولیا و یا پیامبران و امامان به خواب می‌بیند، رؤیت خواب بین را در حال برقع پوشی دست میدهد و چهره را نشان نمیدهد و این مسأله بین عموم مردم بنادر و جزایر و لارستان نیز شهرت دارد که اغلب خوابهای خوب و رؤیت صادقانه بوسیله مرد یا

زن، خواب آمده را در حال پوشیدن چهره با برق دیده میشوند.

و غالب چهره ها در احلام و خوابها که بصورت روپوشیده بخواب می آیند تشبیه به فرشتگان آسمانی می کنند و یا به رسول اکرم و یا حضرت علی و زهرا بتول سلام الله علیهم یاد آور می شوند و خواب خود را باز می گویند و هر کدام از شما خوانندگان عزیز را مسلماً چنین خوابهایی دست داده است.

زیرا در لارستان و بنادر نقل خوابها اگر صریح و روشن و بنام انبیاء و امامان به صراحت نقل نکنند یا نه بیند همواره چهره سفیدپوشی را در حال نقاب بخواب آمده معرفی می کنند.

مولانا محمد فریدالدین عطار نیشابوری گوید:

برقع^۱ از ماه براندازامشب آبرش حسن برون تازامشب
مولانا جامی در هفت اورنگ خود، در یکی از نعت ها به رسول اکرم ص و آله خطاب کرده می گوید:

ای قمر طلعت کمی مطلع مدنی مهدیمانی برق
شقه برق تو برق افروز لمعه برق رخت برق سوز^۲
و در اورنگ ششم گوید:
از طلعت دلبران طناز بر طلعت خویش برق انداز^۳

۱ - روبند و نقاب

۲ - صفحه ۷۱۵

۳ - صفحه ۸۴۶



تخیلات و واقعیت؟

جالب‌ترین گفته حکیم نظامی برای من و هر فرد جنوبی کشورمان که اهل تحقیق و تتبع باشد این است که بارها لحظه حادثه را تماشا کرده باشد.

چنانکه نظامی در افسانه گنبد سیاه میگوید که:

فلان روز در فلان ره تنگ

برقعت را ربود باد از چنگ^۱

و برای برقع پوشان بدترین حادثه بین راه این است که برقع شان را باد به یکسو نهد و از چهره شان برباید و چهره زیبای نیم سوخته و غمگین را در گذر خود به عابر یا به همراه نشان دهد و من خود بارها در نوجوانی همراه کسان برقع پوش در سفر و حضر تماشاگر ربودن باد برقع را بوده‌ام.

در آن روزها که کاروانهای زمینی را زنان و مردان همراه بود، ولی اماکن هر دو به موقع نزول و نشست از هم جدا، اما در همراهی سفر بویژه اینکه هنوز نوجوان نوحاسته‌ای بیش نبودم شاهد وزش نسیم شمال و ربودن برقع شده‌ام چنانکه گوئی هم سفر حکیم نظامی بوده‌ام و واقعه را هر دو تماشا کرده‌ایم!

مولانا جامی در جائی دیگر میگوید که:

آمد برم آن نگار برقع بسته

و ز نام مرا سؤال کرد آهسته

گفتم که سه حرف است ز تسبیح وجود
ز اغیار جدا بیکدیگر پیوسته^۱

و این می‌رساند که جامی خاتم شعرای ایران عزیزمان در بسیاری از موارد
برقع پوشان و برقع رویان را در سفر و حضر و در رحل و اقامت همراه و
تماشاگر بوده است.

و در این میان می‌بینیم که گاهی وجود برقع عاشق منظور را می‌آزارد زیرا
شرط دلدادگی این است که در بین ناظر و منظور حجابی و پرده‌ای نباشد و این
تنها شرط یک رنگی است چنان که نظامی گنجوی در داستان اسکندر می‌گوید:
به برقع مکن روی این خلق ریش تو شو، برقع انداز از چشم خویش
و نگارنده نیز در این مورد به زبان مادری خود که دری پارسی است چنین
می‌گوید:

مَزْ شمشیر بُرَق کافَتد سُم
که حاجت نی و شمشیر بتوله^۲

یا نظیر این گفته‌ام که در جایی به مناسبتی دیگر گفته‌ام:
و شمشیر بتوله اَمْ مَزْ بِش
که کشته تُم از اوّل بی بتوله^۳

و می‌بینم که منظور معشوق از فرط غرور به زیبایی خویشتن پاسخ ناظر خود
را که حکیم نظامی با تخیل دلپذیری از جانب وی سخن گو شده چنین می‌گوید:

چو برقع براندازم از روی خویش
ندارم جهان را بیک موی خویش^۴

و نیز می‌بینیم که شهریار ملک سخن ایران سعدی در پس پندار چه می‌گوید:
ز روی کار من برقع برانداخت به یکبار آنکه در برقع نهانست

۱ - صفحه ۵۵۶ جامی عبدالرحمان.

۲ - به شمشیر برقع مرا مزن که افتاده‌ام و نیازی به شمشیر برقع نیست.

۳ - بیش از این به شمشیر برقع مرا مزن که بی‌وجود برقع کشته تو هستم.

۴ - نظامی گنجوی شرفنامه.

آری همه اینها در یک نگاه است و یک نگاه چگونه پرده از روی کار پندار شاعر بر گرفته است، تماشائی است و خواندنی که شعرا چگونه خالق کلامی می شوند که یاد آوری آن هر لحظه و یادگار همه لحظات است، زیرا می بینیم آنجا که از برقع آنچه در سینه شاعر است از پرده بدر آورده و بیرون ریخته است و این همه به هنگام جوانی است، زیرا پیران آنچه را که رشته اند بافته اند آری:

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو

سعدی در قصاید عربی خود یتی دیگر دارد که مفهوم گفته ی قبلی اوست که:

فَكَشَفْنَ عَمَّا فِي الْأَبْرَاقِ مُخْتَفَ

و ترکن ماتخفی الصدور مكشفا

و خواجه شیراز در این خواسته چه بیداد میکند که می گوید:

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بر گیر

که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

و می بینیم که سوختگی دل شاعر آنچنان است که از مخاطب خود می خواهد که برقع را برگرد، زیرا دیدار بی پرده که به جای آتشی بر دل شاعر ملتهب است شاعر را در سوختگی و شیفستگی چون اسپندی در آتش دان برقص در آورده است.

و سعدی تا سرحد خیال حتی پیران را شامل کرده می گوید:

چنین جوان که توئی برقمی فرو آویز

و گرنه دل برود، پیر پای برجا را

و در این جا برخلاف گفته خود و رفتگان و آیندگان ضرورت برقع پوشی را یاد آور می شود، زیرا معتقد است که با چنین جمالی که یار دارد، پیران خسته و پای بر جا را نیز طاقت صبوری ازدست می دهند.

که به گفته او، عشق را یا مال باید یا صبوری یا سفر، می دانیم که، اگر خدای نخواسته چنین پیش آید عشق پیران را چه رسوائی به بار خواهد آورد، زیرا بسا که برف پیری بر سر نشسته و طبع او جوانی می کند و این چیز تازه ای نیست و خدا رحمت کند خود سعدی را که می گوید:

وَمَا أَبْرَى نَفْسِي وَ مَا أَزْكِيهَا: که هرچه نقل کنند از بشر در امکان است.

سعدی شیرین سخن ایران بگفته بالا اکتفا نمی کند، بلکه دیدن چنین جمالی باعث فتنه و آشوب و کشت و کشتار دانسته و لذا معشوق را به ضمانت می طلبد و بدیهی است که اگر چنین باشد دیه آن معلوم است بله؟ زیرا می گوید:

گر برقمی فرو نگذاری تو بر جمال

در شهر هر که کشته شود در ضمان تست

و لذا یار منظور به استعمال برقع دعوت می کند تا آشوب فرو نشیند، نگارنده در این باره گفته است:

ولوی با بتوله اُم مکش جون که مُرد سُم از دُش بی بتوله^۱
و چنین تکلیفی که شاعر عاشق پیشه به معشوق می کند در شأن منظور نیست، اگر نظری به گفته خواجه شیراز بیفکنیم برخلاف شیخ اجل، بارها یار را به بیوفائی آزموده است و چنین می گوید:

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد^۲ گفتا بکش جفا را تا وقت آن سر آید
گفتم ز ماه رویان مهر و وفا بیاموز گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید
پس روشن است که ضمانت کشته شدن دل و جان باخته را از پری چهرگان چه توقع بیجائی است، پس بهتر است به سراغ شاعر بزرگ گنجه برویم که چه می گوید:

حکیم نظامی گنجوی در اقبال نامه خود چنین آورده است:

چو افگنده بودش چو سرو روان فرو هشت برقع بروی جوان
ز رخ بند برقع بر انداختش در آن بزمگه بود و بنواختش
نگر تا چه افسون در آموخته که بر خود چنین برقمی دوخته
و این نوع برقع یاد آور نظامی برای رد پا گم کردن و ناشناساندن خویش است.

عطار نیشابوری در عرفان و مسئله توحید می گوید:

بررخ او که عکس اوست دو کون برقع از زلف عنبرین دیدم

۱ - با روی برقع مرا مکش که من از دیروز بی بتوله و برقع مرده ام.

۲ - صفحه ۱۱ نظامی گنجوی اقبال نامه.

مؤلف گوید:

بی حجابی چرا؟ کُ۱ ا بُرَقَعَت؟
مردم از لُوی مات؛ اُتکِ گِنا۵

چه تَکَرَّد۲؟ مَکَ حیا اُت نی؟۳
تو مَگَ باکی از گِنا۶ ات نی؟!

۱ - کجاست؟

۲ - چه کارش کردی.

۳ - نداری.

۴ - مخفف ماهت.

۵ - دیوانه.

۶ - گناه و لفظ مگ مخفف مگر است.

تناقض دید

خواجه شیراز (حافظ) در جایی دیگر خواسته یا تخیل خود را به طریقی دیگر ادا می کند و می گوید:

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن
گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند^۱
زیرا در جایی دیگر خلاف این گفته را می سراید که می گوید:

ترا که گفت که برقع برافکن ای فتّان
که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتان

و این چنانکه پیش از این هم اشاره کردم دیده‌ها مختلف است و مناظر دگرگون، بروی زیدی جلوه گری می کند و به چهره دیگری پرده درمی، ضرورت دارد، چنانکه مؤلف نیز آزموده است که میگوید:

شکل جن اش گِرتِ پَریروئی باز تَه بُرقعی و لَوّی جُهوش
ماهی اَد لَوّی زِ می شِ کِ روشن بُرقع اش نَ امّ و شَکِلِ وحوش^۲
عبدالرحمن جامی میگوید:

مرا ز پیش برافکن چو قصد جلوه کنی

که نیست روی ترا جز وجود، چون برقع

و جامی در جایی دیگر میگوید:

برافکن برقع از محراب جمشید که حاجتمند برقع نیست خورشید

۱ - صفحه ۴۲۲ دیوان حافظ.

۲ - دَد - جانور.



از این جا و آن جا

گفته می شود که در اعصار قبل از اسلام، در اسپانیا، استعمال «برقع» معمول زنان این کشور بوده است و نیز جمعیتی به نام «جمعیت مبرقعین» به نقاب افکنان معروف گشته اند.

طرفداران ابو مسلم خراسانی نیز گاه گاه بر چهره خود پوششی می گذاشته اند، طوارقی ها نیز زن و مرد بر چهره خود نقاب می گذارده اند.

برخی معتقدند که اسماعیلی ها اولین مردمی بودند که در ایران، در قیام خود علیه سلجوقی ها نقاب به روی خود می گذاشته اند تا کسی آنان را نشناسد.

باید یاد آور شد که استعمال نقاب در میان فرقه اسماعیلیه یک نوع تاکتیک مبارزاتی و سیاسی بوده است، و در مبارزه و کشاکش کارشان علیه سلاجقه مطلقاً به چنین صورتی که امروزه است نبوده خاصه اینکه این گونه نقاب ویژه مردان مبارز و شبروان این فرقه بوده است، در این جا، باز گفت این مطلب ضرورت دارد بگویم، اگر منشاء استعمال برقع در میان زنان یونانی را بدایت پیدایش قرار دهیم، باید قانع شویم که سیر اشاعه استعمال آن در اسپانیا، صحرای طوارق، عربستان، امارات جنوب خلیج فارس، سلطنت نشین عمان و مسقط و سپس کرانه های دریای خلیج فارس و آبهای مکران را به عنوان یک دور تسلسل بپذیریم، اما سخن از اینکه کی و چه وقت به ایران آمده و یا چه کسانی آنها را به ساحل جنوب و جنوب خاوری ایران همراه آورده، موضوعی است که از این پس به آن می پردازیم.

مهاجرت‌ها و علل برقع‌پوشی

آنچه که نگارنده، تحقیقات کافی در این خصوص نموده این است: برقع در اسپانیا مورد استعمال زنان بوده است و انتقال آن به زنان عرب به روزگار پیش از اسلام از یونان و به عهد اسلامی از اسپانیا به صحرای افریقا آمده است که ابتدا مردم «طوارق» و بربرها در میان زنان و حتی مردان‌شان نیز انتشار و مورد استعمال و روپوشی گردیده است، مهاجرت آن دسته از مردم «صحرا و بربر» به نقاط مختلف عربستان و سپس عمان بویژه محلیان کرانه‌های سواحل خلیج فارس و آبهای مکران، انتقال یافته است، در طوارق و بربر، برقع تنها جنبه حجاب و روگیری نداشته، بلکه استعمال آن در این جا بیشتر به خاطر حفظ چهره، از بادهای گرم و موسمی و سپس برای جلوگیری از تابش آفتاب صحرا بوده است تا از گزند گرما، درامان مانند، ولی هنگامی که اسلام آمد و موضوع حجاب و روپوشی زن مسلمان از «نامحرم» درگرفت، زنان مسلمان عرب نیز علاوه بر مزایائی که علت استعمال آن را یاد آور شدم، جنبه حجاب و روپوشی از غیر محارم، به آن دادند.

آمیزش نژادی عرب با آنها باعث شد که این نژاد رنگی دیگر بخود گیرد و لذا اکنون مردمی سیه چهره‌اند و پوست بدنشان غالباً «قهوه‌ای سوخته» رنگ است.

زنان طوارقی از سالهای پیش از ورود اسلام برقع پوش بوده و هستند. نگارنده گاهی دچار خلجان می‌شود که در سفرهای جنگی شاپور اول و شاپور

دوم که اعراب را گوشمالی دادند. و هر دو عده‌ای از اسرای عرب را به ایران آوردند و در نقاط پهناور خوزستان پراکنده و اقامت دادند، برقع از آن زمان پیدا شده، ولی در ابراز این اظهار نظر شگفتی من بر این است که زنان خوزستانی تاکنون فقط به استعمال روبند عادت دارند و این همان جلایب^۱ وارده در قرآن مجید و اجرای دستور آسمانی در مورد حجاب است، در حالیکه برقع پوشان در دو خطه مکران ساحلی و خطه‌ی ساحلی حومه جنوب خلیج فارس و کرانه شمالی خلیج فارس «بنادر و جزایر» با علاقه‌ی خاصی بروش سنتی هم‌چنان مورد استعمال است.

مردان برقع پوش

مردان طوارقی نیز عادت دارند که ۵ تا ۶ متر پارچه را دور گردن خود می‌کنند تا جایی که گردنشان را تا زیر بینی شان گرفته است، این عادت در میان بلوچهای سرحد نشین نیز تا کنون معمول است که غالباً تا زیر بینی خود را با بقیه عمامه شان بپوشانند، علاوه بر این در میان خود طوارقی‌ها نیز یک نوع برقع معمول مردان است.^۱ در تاریخ اجتماعی ملل و اقوام مختلف گیتی، اینها اولین قومی هستند که به نام مردان «برقع بند» دنیا معروف شده‌اند، زنان و مردانی از این سرزمین و سرزمین‌های نزدیک بآن، دین اسلام را پذیرفته‌اند که با خطه حجاز پیوندهای اجتماعی پیدا کردند، این نقطه آغاز تحول برقع به سرزمین حجاز و کرانه‌های عربستان و عمان بود، از این پس به تدریج بگونه‌ای که عادت انسانهاست، هر گروهی در طرز ساختن نقاب ابتکاراتی به خرج داد و برای خود ابداعی کرد تا سده‌های ۱۹ و ۲۰ م. که برقع بر چهره‌های زنان کرانه‌های بنادر و جزایر خلیج فارس و آبهای مکران را تماشا می‌کنیم، و می‌بینیم که اکنون زیباترین نوع برقع از زنان بحرینی، بندر لنگه و عرب بوصمیت و غاریه است و سپس برقع زنان بنی‌یاس عرب ابوظبی و دبئی و سایر امارات متحده عربی است. مؤلف در این مورد

۱ - اولین و دومین قوم مهاجر عرب به بندر لنگه بشمارند و پس از آن گروه تشیع عرب زبان بحارنه معروف به بحرینی که از نجیب‌ترین و اصیل‌ترین اقوام موجود در بندرلنگه هستند و مرجع تقلیدشان مرحوم شیخ الاسلام شیخ احمد سرحان «السرحانی البحرینی» است که از فحول علماء تشیع بود رحمه الله علیه.

شعری دارد که میگوید:

نی از کرم عرب که با بُرَق
کشتن، تو و بی بتوله اُتْکُشْتُم

شگفت اینجاست که اکنون بر چهره زنان بندر عباسی، کشاری، کلاتی، کشمی و زنان ساحلی آبهای مکران و بخشی از بنادر و جزایر شییکوه تماشای بُرَق داریم! توده‌ای هم در بندر لنگه و بنادر ثلاث نیز که کم و بیش از این بُرَق استفاده می‌کنند.

برای اینکه خوانندگان عزیز به خوبی دریابند که قبایل دیگر عرب فاقد بُرَق بوده‌اند توجه شما را به وضع پوشش زنان خوزستان جلب می‌کنم که به زمان شاپور اول، و بار دیگر بعهد شاپور دوم بعنوان مزاحم مرزهای ایران، به میهن ما جلب شدند و بار دیگر به عهد اسلامی، قبایلی دیگری از بین‌النهرین به این خطه آمدند، ولی ما هم اکنون می‌بینیم که گروههای موجود استان خوزستان، فاقد بُرَق هستند و این خود می‌رساند که بُرَق جزو عادت تمام مردم عرب دنیا نبوده، جز گروهی که از آنها یاد کردیم و اگر بُرَق جزو عادات عرب زبان بود می‌بایستی زنان خوزستانی آن را بکار می‌بردند، نه مردم پارسی زبان یا دری زبانان پارسی‌گوی^۱. شگفت‌انگیز است، که زنان بندرعباسی بیش از آفرینندگان بُرَق، به این ابزار دلبستگی دارند، طرفه‌تر اینکه نوع بُرَق یا بتوله آنها از زیبایی بی‌بهره است و شبیه به بتوله‌های بادیه‌نشینان عمان و بلوچهای مهاجر به آنجاست، در حالی که اعراب ساکن امارات جنوب خلیج فارس، به یکباره «بُرَق» را از چهره برداشته و آن را برای همیشه ترک کرده‌اند.

مؤلف گوید:

خنجر مَزْ، ای عرب و بُرَق
مُ کُشْتَه بی‌بتوله تُم
و محیا شاعر دوییتی‌گوی لارستان گوید:

۱ - زنان خوزستانی نقاب نازکی بر چهره خود دارند.

۲ - ای معشوق عرب با روپوشی از بُرَق خود مرا خنجر مَزَن زیرا که من کشته بی‌بُرَق تو هستم.

عرب زاده ز رو بردار شيله^۱
و سيد محمد خالوده تلى نيز مى گويد:
برقع شَلُودِنْ^۲ چُنْ عرب زاده
و مؤلف، نفرين کرده مى گويد:
ولوي^۳ و از^۴ چرا؟ بُرْقُعْتْ كُ^۵، زَالِمٌ^۶
گنا^۷ بوش^۸ كه گنا ات كِ^۹ مردمى و گناه^{۱۰}

۱ - مفهوم آن گذشت.

۲ - بر چهره داشت SHALUDEN

۳ - باروى.

۴ - باز - گشاده.

۵ - كجا است.

۶ - ظالم و ستمگر.

۷ - ديوانه.

۸ - شوى - بگردى.

۹ - كرده اى

۱۰ - به گناه، مردم درى زبان اين خطه غالباً حرف ب را در حرف و ادغام مى كنند.

برقع از دیدهای مختلف

بسیاری از سخنگویان بزرگ ایران چون سعدی، حافظ، نظامی گنجوی و...، در ایراد سخنان گهربارشان هرگاه کلمه برقع را به استعاره گرفته‌اند، آن یکی به عنوان دلفریبی و این بمنظور «دلزدائی» لزوم پوشیدن و ضرورت پوشیدن را ادا کرده‌اند و گاهی هریک از سخنگویان خواش متناقضی از خود نشان داده‌اند که این تناقض در گفتار بی گمان معلول نوع دید و خواش نفسانی شاعر می‌تواند باشد و بسا در زندگی پیش آمده که یک دید در زمان مختلف و مکان مختلفی دیگر، جلوه‌گری خاصی یا تبیینی داشته‌است در حالیکه تماشاگر همان یکی بوده باشد، و این تماشاگر راز است؛ راز زندگی، رازی که برای هر کس از درون حال خویشتن و برون از احوال دیگری دید متفاوتی را نشان داده‌است.

اما این یادآورهای هرگز نمی‌تواند برساند که مردم بخشی از ایرانیان اصلی برقع داشته‌اند^۱ بلکه می‌تواند گویای این باشد که علاوه بر تخیلات ناشی از شعر، در سفرهای دور و درازشان با برقع و زنان برقع‌پوش برخورد زیادی داشته‌اند و این می‌رساند که پیش از عصر پرتغالی‌ها در تنگه‌هرمز و سایر جزایر غربی و جنوب غربی کشورمان «یعنی در دوران صفویه، اصولاً برقع در بندرعباس و سایر بنادر در آن روز وجود داشته‌است که مربوط به مهاجرت و احیاناً بردگان عرب

۱ - البته نوع برقع فرقه اسماعیلیه این برقع نبوده، بلکه یک روپوش موقت ویژه مردان به منظور اعمال حرکات سیاسی در برابر حکومت سلاجقه بوده‌است، بخصوص شبانه به هنگام عملیات.

مهاجر بوده است، و اگر زنان جنوب از آن تاریخ برقع پوشی داشته‌اند لامحاله مربوط به این اقوام مهاجر بوده است، زیرا شواهد بعدی از سخنگویان محلی نیز صادق می‌آید که برقع از عرب و عرب زادگان بوده است و بس.



انواع برقع

چنانکه در گذشته اشاره شد، برقع از منشاء خود (یونان) به اسپانیا و از آنجا به صحرای طوارق و «بربر» رفت تا جایی که به ساحل عربستان و عمان انتقال یافت و در بین زنان این کشورها انتشار پیدا کرد و بنام یک «زینت» دل‌پسندی آنرا پذیرفتند، هر کدام از دارندگان برقع کوشش کردند تا برای خود در طرز ساختن آن ابداعی کنند، امروز که در میان اقوام و گروه‌های مختلف جهان عرب و دسته‌ای از ایرانیان مرزنشین، هنوز وجود برقع پرده از چهره ماهرویان آفتاب زده جنوبی نگرفته، ساخت و مُد برقع به اشکال مختلفی درآمده است که از نظر برش و ساختمان باصطلاح با «مد» متنوعی درجه‌بندی میشود،

در این درجه‌بندی شکل و زیبایی برقع و نوع مرغوب آن مورد توجه است.

۱- برقع زنان بحرینی، قطری و کویتی که شکل واحدی دارند.

۲- برقع زنان عرب امارات متحده عربی «هفت واحد شیخ‌نشین‌های سابق».

۳- برقع بادیه‌نشینان عمان.

۴- برقع سواحل باطنه عمان و مسقط که شباهت زیادی به نوع برقع زنان عرب

امارات متحده عربی دارد.

۵- برقع زنان بلوچ ساحل مکران که رنگ قرمزی دارد.

۶- برقع زنان بندر عباس.

۷- برقع روستائیان بندر عباس در کشار و کلات تا آخر.

۸- برقع زنان گاوبندی باسثناء مرکز گاوبندی و بوچیر و بهده و کناردان

که نَک بلندی دارد و در میان همه مشخص است و زشت‌ترین برقی است که برنگ قرمز است.

۹- برقع زنان بنادر شییکوه تابع شهرستان بندر لنگه که ناپسندترین پوشش از لحاظ حجاب دارد و بدترین نوع برقع است، در این میان برقع روستائیان بندرعباسی و نوع برقع زنان بدوی عمان باهم مشابه‌اند چنان که گویا از یکدیگر گرفته و قراردادی شده است، در ساحل عمان برقع یک زن بدوی «بادیه‌نشین» هنوز به برقع بدویه معزوف است و شبیه برقع روستائیان بندرعباس و کشار و کلات عباسی است^۱

الف. چهره گیرترین نوع برقع همانا برقع مورد استعمال روستائیان بندرعباس و اعراب بدوی عمان است.

ب. زیباترین نوع برقع موجود در ساحل شمال خلیج فارس، برقع زنان بحارنه شیعه مذهب و عرب زبان بندر لنگه است که ظریف، زیبا و هر بیننده‌ای را چشم گیر است.

ج. از نظر زیبایی نسبی و شکل و طرح برقع زنان امارات متحده عربی از طایفه «بنی یاس» است که از نظر روگیری حد متوسط و میانگین در بین برقع‌های موجود دارد.

د. زشت‌ترین نوع برقع را زنان ساحلی و روستائیان بندرعباس دارند که هر ماهرخی و زهره جینی را به «شبحی» تغییر شکل می‌دهد.

و اما از نظر هزینه پرخرج‌ترین نوع برقع، بتوله مهاجرین بحرینی بندر لنگه است که از ایرانیان اصیل، سلیم‌النفس و نجیب‌الین شهراند، این گروه دارای مذهب حقه جعفری اثنا عشری است و زبان خانه و خانواده شان عربی است، دیگر برقع زنان امارات متحده عربی است که هر دو دارای مفتول نقره یا طلا است، ولی نوع متوسط آن از مفتول سیمین «زری» است که واژه یا لفظ اخیر مفهوم زرین را

۱ - تا ۳۵ سال پیش در همه مکالمات و حتی نوشتنی‌ها نام مرکز استان را با کلمه (عباسی) اکتفا و کم‌تر کسی «بندرعباس» را میگفت، در نوشته‌های سدیدالسلطنه و سایر مکتوب‌ها و نوشته‌های نیم قرن پیش از این نیز نام بندرعباس، (عباسی) بود.

دارد، و این همان نوع برقی است که نظامی گنجوی با بهترین اسلوب گویائی با تمام کیفیت وجودش تعریف و توصیف و معرفی میکند که:

پرند ماه را پیوند بگشاد
ز رخ برقع، ز گیسوبند بگشاد
«خسرو شیرین»^۱

من در فصل خود منشاء برقع و سیر تکاملی آن از لحاظ ساختمانی را شرح دادم و نیز از مراحل انتقال آن از یونان به اسپانیا و از اسپانیا به صحرای طوارق و از طوارقی ها به عرب جنوب خلیج فارس و اینک سخن از انتقال آن به خطه‌ی شمال خلیج فارس و خطه شمال خاوری آن است که دارای بخشی است جداگانه، ولی مربوط به مباحث گذشته در این کتاب.

طوارق کجاست؟

هرگاه به صحرای طوارق و چشم انداز سرخ و شنی آن نظری بیندازید، بویژه چاشتگاه ها تا پسین روز، یک رنگ طلایی متمایل به سرخ، از دور چشم تان را می زند.

همیشه از روی این شنها بادهائی می وزد که دانه های شن همراه دارد و به سرو صورت برمی خورد و صدائی به اصطلاح، «جرنگ جرنگ» همراه با زوزه های آن چشم و گوش هر دو را پر می کند، شنیده و دیده بودیم که زندگی یک بدوی چقدر ساده و در عین حال با مرارت و مشقت جانکاهی همراه است، ولی در این صحرای جهنمی و مدهش، چه کسانی از مردان، زنان، دختران، کودکان و پسران ناتوان گرانجانی می کنند؟ باید از نزدیک دید و زندگانی آنها را لمس کرد، مثل معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن» در این جا مصداقیت خود را حفظ کرده است هنوز در کشور خودمان در نقاط جنوب بویژه در خطه بشاگرد، رودبار، مکران و حتی در گوشه و کنار لارستان، آبادی که چه عرض کنم «به اصطلاح آبادنی» وجود دارد که افرادی کمتر از تعداد انگشت، در آن زندگی می کنند، انسان حیرت می برد وقتی زندگی آنها را از نزدیک می بیند که از قدیم تا امروز فاقد آب، برق، بهداشت و هرگونه وسایل زندگی است و هرگاه از آنها پرسیدیم جواب داده اند که «وطن» است و گورآبا و اجدادی.

آری این مردم چنان عشقی به وطن دارند که به قول سعدی هزار سال پس از مرگ هم، اگر بوئی باشد، بوی عشق از آن می خیزد.

اگر این نویسنده انگلیسی را شگفت دهشت آوری از دیدن این نوع زندگی است ما خودمان این شگفتی را نداریم، مسأله باد موسمی و شن روان را همه ساله در زادگاه برادرانمان «سیستان» با آن روبرو هستیم، ولی عشق به وطن مانع جلای است از آنجا که نگارنده، وجود جهنم را در کنار باطلاق شنی «ربع الخالی» که از منطقه ظفار تا نزدیکی شبه جزیره قطر در بر گرفته و صحرای برهوت و جهنمی بین «ثمریت و ظفار» را دارد لمس کرده گمان نمی برد این منطقه وسعت کمی از طوارق داشته باشد، زیرا هلیکوپتر حامل ما از بلندی ده ها متر، قبل از فرود آمدن، هدف حمله ریگهای روان این خطه و صدای وحشت آور آن قرار می گرفت.^۱

این جهانگرد، در مقابله مشروح خود، دیدنی هایش را چنین ادامه داده و می نویسد: جالب تر این جاست وقتی که انسان عبور قوافل شتر و مکاریان و شتربانان را دسته دسته و قطار قطار را تماشا می کند.^۲ چگونه اینها تله ها و تپه های سوزان شنی را می شکافند اگر به دیدنش نیرزد شنیدنش ارزنده است.^۳ اما خالق متعال در کنار این جهنم سوزان و تشنگی آور واحه هایی نیز بودیعه گذارده که در کنار مرتعی یا چراگاهی حداقل چاه آب شیرینی همراه آورده است.

شما هر کجا افراد بدوی و صحراگردی دیده باشید چهره شان با چهره های این مردم تفاوت دارد، از نژاد سرخ، سیاه، سفید و زرد بسیار چیزها شنیده ایم و در صور سینمایی و احلام دیگر صورت های دگرگون آنها را بسی تماشا کرده ایم، ولی در این جا زیر آسمانها همه چیز کبود است مانند خود آسمان، به همین جهت است که عرب آنها را «رجال الزرق و نساء الزرق» خوانده یعنی مردان و زنان کبود، رنگ مسجد کبود تبریزمان اگر دیده باشید با چهره اینها شباهت زیادی دارد.

۱ - خاطرات سفرم از عُمان بسال های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶.

۲ - ژان دو لیفر انگلیسی جهانگرد سالهای اخیر که شبه جزیره العرب را درنور دیده است.

۳ - از مجله العقیده چاپ عُمان مسقط صفحه ۴۷

چرا کبود؟

طارقی‌ها برخلاف سایر بدویها و صحرانشین‌ها عاشق نیل و رنگ نیلند گفتیم که اگر آسمان‌ها همه جا کبود به نظر آیند و نیلگون اینها را برنگ خود در آورده است برای اینکه استعمال نیل ازرق در بین آنها تمام زندگی این قوم را پوشانده و به دنیای خارج نشان می‌دهد.

چهره نیلی، لباسی نیلی و خیمه و جا و مکان نیلی است نیل در زندگی‌شان نقش خاصی را بازی می‌کنند.

از نظر وراثت نیز نظام اجتماعی‌شان از مادر شروع و به مادر باز می‌گردد، و شاید برای خواننده شگفت‌انگیز باشد اگر بگوئیم که همه یا اکثریت قریب به اتفاق چهره مادری خود را دارند.

ژان دولیفر جهانگردی که از مراکش با یک مینی‌بوس، تمام لوازم زندگی و همراهان خود را به شهر «گولمینه» طوارق می‌رساند.^{۱۱}

شهری که مرکز آمد و رفت طوارقی‌ها و مرکز بازار خرید و فروش دام حیوان اعم از طیور و چارپایان است، جایی که به گفته‌ی «مردان کبود» در آنجا گرد می‌آیند و پس از انجام نیازمندیهای خود به سوی صحراهای بی‌نام و نشان خود باز می‌گردند.

گولمینه شهری است که دارای چند خیابان مختصر همراه با ساختمانهای

موجود در دو طرف آن و غالباً بر حسب مقتضای طبیعت صحرا دو طبقه ساخته‌اند جلب توجه می‌کند، جایی که همه رنگهای زندگی این گروه نیلگون است حتی در و دیوارشان.

روزه‌های سگ تازی و نهیق خر و صداهاى گاو و شتر و گوسفند و بز از چهار طرف همه چیز را تحت تأثیر قرار داده است.

اینها متاع و کالاهائی هستند که از تمام ادنا و اقصای صحرا در این شهر گرد آورده به معرض تماشا گذارده میشود.

بازار مکاره‌شان هفتگی است و آدم باید برود و تماشا کند که در آن روز در بازارچه میگذرد، یخلق الله مایشاء.

شهر گولمینه

غالب مردم طوارق زبان‌شان عربی است، ولی در عین حال، خودشان غالباً به زبان مادری تکلم می‌کنند. آنها بر تمام صحرای اسپانیا حکومت می‌کنند. واحه‌ای بنام «زگینط» در این جا وجود دارد که معروف است و با شهر گولمینه سه روز با چارپایان راه را باید طی کرد.

گلیم و جاجیم بافی از صنایع دستی پسران و دختران این قوم است، همین جهانگرد آنگاه می‌گوید که من با یک خانواده‌ای که بنام «سعیدی» معروف است آشنا شدم که خیمه‌شان با پوست شتر درست شده بود.

وی می‌گوید من وقتی وارد خانه این خانواده شدم که آنها داشتند ظروف مسینه‌شان را سفید می‌کردند و از سوی دیگر زن پنجاه ساله‌ای چای برای افراد خانواده می‌ریخت، در این چای گیاه نعنا خودمان را ریخته بودند. وی می‌گوید که من برای این خانواده زحمات سفر خود را شرح دادم و گفتم که من فقط برای کسب اطلاعی از شما و امثال شما، خود را به این جا رسانده‌ام.^۱

۱ - جهانگردی که به صحرای ربع‌الخالی و عمان مسافرت کرده است مجله العقیده صفحه



ملکه زارما

در گذشته‌ای دور، ملکه‌ای به نام «زارما» بر ما حکومت می‌کرد، کاخی از مرمر آسمانی رنگ داشت و مردم وی را خدای زمین و آسمانها می‌دانستند. لباس ملکه‌ی ما از تارهای طلای ناب دوخته شده بود و تاج مُکَلّی بر سر داشت، ملکه جشنها برپا می‌کرد و در آنها شرکت می‌کرد، وی در آرایش خود سنگهای قیمتی کبود رنگ بر سینه داشت.

به هنگام حضور ملکه در جشن طلبها نواخته می‌شد و شمشیربازان در میان جمع به حرکت در می‌آمدند و از سایه‌های شمشیر خود ظلالهایی به وجود می‌آوردند که انسان حظ می‌کرد و در سایه آنها آرامش پیدا کرده و صدای فریاد تماشاگران به آسمان می‌رسید همان گونه که اشاره شد ملکه در رقصهایی به نام «قدر» شرکت داشت، من در حالیکه این داستانها را از این بانوی طوارقی می‌شنیدم خاطره‌ام داستان ملکه سَبّا را تداعی می‌کرد و در عالمی از خیال و حتی سیر در آفاق و انفس آنها پرداخته و عارفانه‌وار گفته‌های وی را تبعیت میکردم و بالاخره داستان وی آن قدر به درازا کشید که خوابم برد، و چون از چرت زدن به خود آمدم دیدم که وی منتظر بقیه داستان است.

سپس این زن طوارقی در حالی که آهی از درون سینه می‌کشید تو گوئی که خود او صاحب آن جاه و مقام و خوشیها بوده مرا به تحریر بقیه داستان دراز خود دعوت و تشویق می‌کرد، آنگاه به حکایت خواب و خیال خود که او یک زندگی واقع و دور از خیال حساب میکرد چنین خاتمه داد و گفت:

آری همه آن خوشیها به صورت خواب و خیالی در آمد، زمانی آسمانها را برق گرفت و زمین را صاعقه‌ها بسوخت، زلزله‌های پی‌درپی همه موجودات را در زیر تله‌های خود فرو برد و طوفانها همه این حوادث را همراهی می‌کرد، و بالاخره رستاخیز حوادث در گرفت و اطلاعاتیه^۱ به زیر آب دریا فرو رفت و همه چیز تمام شد، تا آنجا که من شنیدم این بود که نوشتم و هم اکنون شما آن را می‌خوانید.

نام پسر خانواده احمد و نام دخترانش «فارنا» و «لَلْحَا» بود، چهره‌های^۲ همه اعضای خانواده کبود و همه حکایت از این داشتند که زیر آسمان «کبود» با قساوت و گرمی هرچه بیشتر، پوست و جانشان به کبودی آسمان رفته بود.

دخترها از مهره‌ها خزف‌های صحرایی چیزهائی را بسینه آویخته بودند و معلوم شد که مرد خانواده هم‌چنان در واحه مانده و مشغول چراندن گوسفندان و بزها است.

زیر برف سفید!

زن خانه برای من داستان طوارق و طوارقی‌ها را، چنین تعریف کرد: روزهایی بود که سینه مردم طوارق خالی از غم و اندوه بود، ما طوارقی‌ها در ابتدا روزگار را در سایه کوهها و زیر برف سفید همراه با مراتع و سبزه‌زارها زندگی می‌کردیم، نام محل زندگی مان اطلانطیه «اتلانتیک» بود جایی که از آن خطه شعراء و فلاسفه برخاسته‌اند و به اوج شهرت رسیده‌اند، استادان ماهری داشتیم که صنایع دستی نقره و طلای‌شان شهرت بقیه صنعت کاران را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و مردم طوارق زیر شاخه‌های انار و میوه‌هایی که نام آنها بذهن‌خطور نمی‌کند، زندگی می‌کردند. وقتی این بانو برای من از این مقولات سخن می‌راند، با یکدست به تحریر گفته‌های وی می‌پرداختم و با افکار و اندیشه‌های دیگر به مفاهیم سخنان وی گوش می‌دادم، ظاهراً داستان‌سرایی می‌کرد و قصه‌هایی گفت، ولی فحوای کلامش مرا به درون «آنچه که یافت می‌نشود» هدایت می‌کرد، زیرا چنین سخنانی را از وی شگفت‌آور می‌دیدم، گویا در روضه‌های بهشتی گشته بود و اینک در صحرای سوزان جهنم برای من این تعریف‌ها را به ارمغان آورده بود زیرا در دنیا، افرادی دیده می‌شوند که وجود ساده‌ای دارند و افکاری بدیع و نوتر از نو»^۱.

دیانت طاریها

طواریقی‌ها دیانت عجیب و غریبی دارند، مردان و زنان‌شان بر چهره خود نقاب برقع را دارند، نهایت برقع مردان از نوع طیلسان یا پارچه‌ای دراز که بگردن می‌بندند، ولی زنان در خارج از خانه برقع پوشند و در زندگی بسیار سخت‌کوش.

زنان در خانه شخصی خود برقع را از چهره برمی‌دارند، ولی در مهمانی‌ها و حتی منزل دوستان و کسان خود بتوله را از صورت خود بر نمی‌دارند، جهانگردی که اخیراً از او بحث شد می‌گوید: طاریقی‌ها از لحاظ دیانت چیزی، شبیه به «تبتی‌ها» و هیمالائیها هستند و در عین حال که ادعای مسلمانی دارند، ولی نوع روش مسلمانی آنها غیر از سنت مسلمانان خاورمیانه و یا آسیای خاوری است.

طارق بن زیاد^۱ سردار معروف عرب که تنگه جبل الطارق به نام او نشان گرفته یک طاریقی بربری بوده است^۲

۱ - طارق بن زیاد متوفی به سال ۱۰۲ هـ.ق. (۷۲۰ م) اصلاً اهل بربر بود وی به‌مراه موسی بن نصیر فاتح دیگر عرب در سال ۷۱۱ م اندلس را گشود، و در جنگ «بکه» قرطبه را نیز فتح کرد و با غنائم بسیار همراه با اسرای زیادی به محل مأموریت خود بازگشت. این رویداد به سال ۷۱۵ / میلادی به عهد عبدالملک بن مروان بود.

۲ - طارق بن زیاد نام خود را از طاریقیها گرفته چون طاریقیها را بربری‌ها تشکیل می‌دهند.

عصر نادری

افول دولت نادرشاه افشار که بدایت آن از زمان روی کار آمدن نادر و دوره سلطان حسین صفوی آغاز می شود، نقطه عطف هرج و مرج مملکت بویژه در بنادر و جزایر بوده است، حملات بلوچ ها به تنهایی و هجوم افاغنه هریک مستقلاً و طی کمتر از ششماه به عصر سلطان حسین و تجدید هرج و مرج مجدد پس از قتل نادر که گاهی افاغنه، بلوچها را نیز همراه کرده و به بنادر عباس و بندر کنگ هجوم برده و مردم را به اسارت و اموال عموم را به غارت بردند، یکی از دوران سیاه و آشفته در جنوب ایران است، از این تاریخ است که مناطق لارستان و بنادر و جزایر جنوب ایران کنگ، چارک، نخیلو، طاهری - کنگان و جزایر کوچک، خارک و خارگو و بندر ریگ و گناوه و دیلم یکی پس از دیگری مطمح نظر اقوام مهاجر قرار گرفته و عناصر مهاجم و مهاجر هریک به منظور خاصی ابتدا «خوش نشینی» اختیار و بعداً قدرتی بهم زده ادعای شیخوخت و گاهی امارت کردند و از آن پس دو سه سده به نام «شیخ» و «امیر» در بنادر جا گرفتند تا به روزی که در نسل ایرانی به ادغام رفته و تابعیت دولت ایران را پذیرفتند^۱ زیرا افول دولت نادری حتی از تاریخ حمله نادر به هندوستان و بدرازا کشیدن اقامت نادر در هند و شایعه پراکنی دشمنان ایران به کشته شدن نادر در هند، می توان سر آغاز ترکتازی اقوام مهاجم و مهاجر را بشمار آورد که مهاجرت عرب به شمال خلیج فارس و بخش

۱ - این جانب در تألیف جداگانه خود که متأسفانه تاکنون موفق به چاپ آن نشده ام موارد و علل این تهاجم و تهاجر را مورد بررسی تاریخی قرار داده ام.

خاوری خلیج یاد شده که صفحات بنادر و جزایر آبهای مکران را نیز دربر می گرفت. یکی از آن موارد خاص و قابل دقت و توجه تاریخ نویسان این خطه خواهد بود.

یاد آوری مکرر خواجه شیراز از «برقع» آری خواجه سفر نکرده به خارج که مقطع الرأس او جزیره هُرمز بود خود می رساند که عارف سخنگو و شاعر ادیب ما، در این سفر با برقع پوشان جنوب بر خورد داشته است و برقع را در هرمزی که دارای پادشاه و خیل و حَشم و وزیر و دربار و تجار بود، و نگین انگشتر جهان به حساب می آمده تماشا کرده باشد و اگر این مورد را کنار بگذاریم با توجه به مهاجرت اهل خمسه «باصری» فارس که حافظ، آنها را لُولیان شوخ و شیرین کار و شهر آشوب معرفی کرده مورد دیدار و تلاقی با خواجه شیراز بوده باشد، و مورد دوم احتمال قریب به یقین تواند بود. یک نگاه اجمالی به صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶ کتاب اشرف افغان بر تخت گاه اصفهان و محلات پی در پی بلوچها کافی است.^۱



مرگ نادر

تاریخ گویاست که پیش از مرگ نادرشاه افشار بین سالهای ۱۱۵۷ تا ۱۱۶۱ هـ.ق اوضاع ایران به آشفتگی می‌نهاد، این نابسامانیها ناشی از اختلال فکری شاه بود که علت آن سعایت و بدگوئی اطرافیان نادرشاه از دیگران بود، زیرا درباریان نادر برای اینکه ستاره دولت وی را خاموش کنند آنقدر از رضاقلی میرزا فرزند رشید و دلاور وی سعایت کردند تا نادر فرزند نامدار خود را از فرط سعایت ناپیدا ساخت و چون نادر پی به خطای خود برد، از این رو سعایت و پرده‌بدگوئی از برابر چشم نادر دریده شد و توطئه بر ملا گردید لذا کارش به اختلال فکری کشید و آنچه را که وی در سالهای بعد در شیراز و کرمان از خود نشان داد ناشی از این پیش آمد ناگوار بود از این تاریخ است که مهاجرت دسته جمعی اقوام مهاجم و مهاجر به صورت پراکنده‌ای با استفاده از آشفتگی اوضاع و عدم رضایت عمومی در دو ساحل شمالی و جنوبی و شمال خاوری ایران آغاز شد.^۱

نادرشیهه بود و به مذهب حقه جعفری اثنا عشری پای بند، اهتمام وی به تزئین بارگاه علی علیه السلام، کرم الله وجهه و رضی الله عنه «امام اول» و نیز توجه وی بر تجدید یا تزئین بارگاه امام رضا (ع) این نظر را تأیید می‌کند زیرا اهل سنت و جماعت به تزئین بارگاه اهتمامی کمتر دارند باستثناء پیروان مذهب شافعی که از نظر فقه و تجویز موارد مذهبی به مذهب حقه جعفری اثنا عشری نزدیک و قرابت

بیشتری دارند، و هنگامی که امام شافعی را متعصبان مذهبی متهم به «رفض» کردند خود می گوید: اگر محبت آل بیت رفضی باشد پس دنیای انس و جن گواه باشد که من «شافعی» را فضی هستم.

اصرار مکرر و صلح نادر به قبولاندن مذهب حقه جعفری اثنا عشری به سلاطین عثمانی و ایجاد یک رکن مذهبی در حرم مطهر کعبه برای پیروان امام جعفر صادق علیه السلام، دلیل بر شیعه بودن نادرشاه بود، زیرا هدف غائی نادر ایجاد وحدت مسلمانان «شیعه و سنی» بود و اینکه گاهی از نادر سخت گیری در جهت حمایت از کردار اهل سنت و منع برخی از اعمال افراد نا آگاه شیعه مذهب دیده میشود، دلیل صائب بودن نظر نادر بر وحدت مذهبی ایرانیان بود.

غرض اینکه اگر از تاریخ حرکات سیاسی شاپور اول بویژه شاپور دوم معروف به «ذوالاكتاف» بگذریم مورد پیدا شدن برقع در خطه‌ی جنوب ایران از این دوره آغاز می شود که در صفحات بعد در این مورد بحث خواهیم کرد.^۱

برای پی بردن به دخالت بیگانگان در خلیج فارس کافی است که به پاورقی صفحه ۱۷۲ بنام اشرف افغان نوشته‌ی دکتر ویلم فور، ترجمه‌ی دکتر ابوالقاسم سری مراجعه شود که در ترکتازی هلندی چگونه نماینده‌ی یک بیگانه‌ای حضور هلند در جزیره هرمز را تبریک می گوید.

و برای آشنا شدن بیشتر به ترکتازی افغانها بهتر است به صفحه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ همین کتاب مراجعه شود.

۱ - در امارت کویت و بخشی از عربستان سعودی نوعی برقع، مورد استعمال زنان است که «بوشیه» نام دارد.

سر آغاز مهاجرت

به عقیده نگارنده پایان حیات نادرشاه را می‌توان سر آغاز مهاجرت اقوام و طوایف مختلفی من جمله عرب، از خارج به بنادر و جزایر کشور دانست^۱ پس از کشته شدن نادرشاه و آشفتگی اوضاع کشور، ۳ دسته از جماعت مهاجر از جنوب خلیج فارس به سوی شمال خلیج که بنادر و جزایر ما را تشکیل می‌دهند روی آوردند، گروهی از جنوب شرقی به بخش شمال شرقی خلیج فارس و بخش کوچکتری از جنوب خلیج فارس به جناح شمال غربی خلیج فارس روی آوردند و ترکتازی کردند.

بدین ترتیب جزایر کشم، هنگام، سری، ابوموسی و کرانه‌های شمالی آب‌های خلیج فارس و بخشی از آب‌های مکران به طور نامنظمی اشغال می‌شود، که در آغاز همه حرکات جنبه موقت و خوش نشینی و استفاده از مراتع شمالی خلیج فارس جلوه گر نمودند^۲ این عناصر به نقطه‌ای از جنوب کشورمان روی آوردند که دو بخش بنادر و جزایر خلیج فارس از نظر تقسیمات کنونی کشور

۱ - ناگفته نماند که در سده هفتم هجری نیز گروهی از مهاجران دیگر به صورت دسته‌جات مختلفی و نیز در پایان سلطنت سلطان حسین صفوی نیز مهاجمانی داشته‌ایم که شرح حال هریک از آنها را در «تاریخ بنادر و جزایر شییکوه آورده‌ام.»

۲ - ناگفته نماند که اولین دسته مهاجر بیگانه، به عهد سلطان حسین صفوی به خطه‌ی شمال غربی بود.

مربوط است که خود تاریخ جداگانه و مهاجرتی به صورت مهاجم در بردارد، و امروز بازمانده این اسلاف در ردیف رعایای دولت ایران بشمارند، که چندین نسل از تابعیت آنها گذشته است، هر کدام از دسته‌های مهاجر، به قصدی به شمال خلیج فارس روی آوردند که هدف‌شان در اول تشکیل سکونت موقت محلی برای «ارتزاق و استفاده از مراتع و کشتزارهای بیشتر و مفیدتر» بود ولی بعدها در اثر ضعف حکومت مرکزی مخصوصاً در عصر قاجار، خود را به صورت حکومت محلی در آوردند و از این تاریخ است که بسیاری از بنادر و جزایر نام‌های جدید و نوینی به خود گرفت.^۱

بنادر و جزایر شیبکوه بندر لنگه از یک سو و بنادر و جزایر جنوب و شمال غربی از سوئی دیگر که امروز نام برخی از بنادر به ادغام در آورده است نمونه بارز آن است، هر چند که به مرور زمان خود را تابع دولت ایران معرفی کردند، تقسیمات ارضی موجود بین خود اینها که در نتیجه ناتوانی دولت مرکزی بود خود مؤید این اظهار نظر است.

۱ - یادداشت شخصی از کتاب مهاجران و مهاجمان تألیف نگارنده آماده چاپ و انتشار از طوایف و اقوام مورد نظر به تفصیل همراه با جزئیات آن نامبرده شده است.

صحرا کجاست؟

منطقه وسیع، خشک و بی آبی و علفی است که در شمال افریقا قرار دارد، این سرزمین از باختر به اقیانوس «اطلس» و از خاور به دریای سرخ محدود است، دره ازای آن سه هزار مایل است که از شمال به جنوب کشیده شده است، وسعت آن سه میلیون متر مربع یعنی برابر یک چهارم وسعت افریقا است، اقوام مختلفی از بومیان آفریقائی در آن زندگی می کنند، یکی از مهم ترین قبایل شناخته شده و معروف آن، قبیله «طوارقی» است که در کنار دریاچه چاد تا جنوبی ترین نقطه تونس زندگی می کنند.

طوارقی ها مردمی هستند شترچران، گله دار و احیاناً کم و بیش به شغل کشاورزی مشغولند، این مردم در حملات بعدی مسلمانان^۱ دین اسلام را پذیرا شده اند، و چون از اندامی بلند و بازوئی توانا برخوردار بودند مورد توجه مسلمانان عرب قرار گرفتند، بیشتر وسیله حمل و نقل آنها شتر است.^۲ طارق ابن

۱ - فرائد الادب چاپ بیروت صفحه ۲۲۴.

۲ - Tavātey قبیله ای از بربران مسلمان سکنه نواحی شمال صحرای کبیر افریقا است که تعداد آنها ۳۰۰۰۰۰ تن است و آن به چند طایفه تقسیم می شود، افراد این قبیله بدوی و چادرنشینی و گله دارند و برخی از طوایف آن عادات و آداب مخصوص دارند، شهرهای آنان از حدود الجزایر مغرب تا بلاد سودان ممتد است. ص ۱۰۹۹ جلد پنجم اعلام دکتر محمد معین.

زیاد سردار معروف عرب، قریب ۱۲ هزار نفر از آنها، که بیشتر آنان بربر بودند در حمله به سوی اندلس برگزید، طارق آنها را از دریا بگذرانید و بر کوهی که بعداً به نام خود او شهرت یافت «جبل طارق» استیلا یافت ص ۱۰۵۸ «همان اعلام، ۲» از سال ۱۹۶۵ م/۱۳۴۴ ش در ناحیهٔ اجله واقع در جنوب شرقی الجزایر، اکتشافات نفتی صورت گرفت و آن سرزمین به سبب استخراج نفت اهمیت ویژه‌ای یافت^۱

حملات عرب به صحرای افریقا

حملات عرب به صحراهای افریقا در بدایت اسلام موجب آمیختگی نژادی صحرانشینان با مسلمانان حجاز، شام و بین النهرین گردید و یا عکس آن.

اعراب در برخورد با مردم صحرانشین افریقا که خود هم از نظر اخلاق و سنن و آداب وضع مشابهی با آنها داشتند، با پوشش برقع آشنا شدند، و آنچه به تحقیق می توان اظهار نظر کرد در آغاز نوع برقع موارد استعمال مردم صحرای افریقا و سپس برداشت عرب از آنها به این شکل و ساخت نبوده است.

در آن روز برقع یا بتوله^۱ از پارچه ساخته می شد و زنان برچهره می بستند به گونه ای که فقط هاله ای مانند، برچهره خود داشته اند. این هاله که در قرن معاصر از نوع تور سیاه و مصنوعی است در گذشته بر دو نوع بوده است.^۲ که از آن زمان به امروز مورد استعمال زنان عمانی، بحرینی، کویتی و بخشی از عربستان سعودی است و این همان جلابیبی است که در قرآن مجید از آن یاد شده و زنان را به

۱ - روپوشی یا به اصطلاح گردی نازک از پارچه بوده که زن عرب از زیر آن میتوانسته است ببیند و یا رنگ و شکل هر چیزی را بتواند تشخیص بدهد.

۲ - مادر من در تمام عمر رو بند سیاه و نسبتاً نازکی که جلو چشم خود را در راه باز می دید، در خارج از خانه بر چهره می نهاد.

استعمال آن به نام روپوشی از نامحرم، مأثور شده اند.
 روپوشی که در میان آن به اندازه حدقه چشم و حریم و گرداگرد آن سوراخ
 داشته باشد که امروز به نام «برقع، بتوله» خوانده می شود.
 نگارنده گفته است که:

الف: کجا تاریکی و کجا نور مهتو^۲

ب: کجا سایه، کجا گرمای آفتو^۳

کجا ناطق، کجا گنگ^۴ چن همت^۵ کی؟

ج: کجا کور و کجا لوشت^۶؟ آدم و گو؟^۷

اشاره به آیات شریفه: الف / لَا يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ بَ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ
 ج لَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ الف: نور و روشنائی با هم برابر نیستند ب: و نه سایه
 با آفتاب هم سان ج: کور و بینا با هم برابر نتوانند بود.

۱ - کجا

۲ - ماهتاب

۳ - آفتاب

۴ - گنگ - لال - بی زبان

۵ - کی چون همت؟

۶ - بینا

۷ - در اینجا آدم و گو مراد از دانا و نادان است.

ایرانیان و خطه شمالی خلیج فارس

ایرانیان کرانه‌های شمالی خلیج فارس به نسبت گروه‌های مقیم جنوب خلیج فارس، مردمی مرفه، ثروتمند، ملّاک و دارای زمین‌های شخصی و اقطاعی بودند و نقش تجارت منطقه را خود ایفا می‌کردند، منطقه‌شان از کشتزار دیمی غنی، بارندگی سالانه به استمرار، از مراتع و چراگاه‌های سبز و خرمی برخوردار بودند و از آب و گیاه و کشاورزی و صنایع دستی بهره‌ای کافی داشتند.

هنوز سدهای با نام و نشان جزیره کشم (قشم) خودنمایی می‌کند، جزایر کشم، سری، کیش و بندر باسعید و به صورت یکی از مهم‌ترین مصادر محصولات صیفی و شتوی بازار نیاز کشور عمان، سعودی و شیخ‌نشین دیروز قطر و بحرین و کویت اشباع می‌کرد، و مردم بی‌نیاز بودند، خطه «مغستان» که در مبتدای ساحل مکران آغاز می‌شد و تا نیمه از نقطه مکران را در بر می‌گرفت، جنگل‌های عظیم نخل در بر گرفته و تا آنجا که مربوط به قرنهای پیش است سده‌های سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی یاد آور می‌شود. و مسیر خط هرمز به مغستان را تعریف می‌کند که همه جا سایه افکن و کمتر آفتابی بوده، هنوز سد معروف جگین در جاسک به منزله سد «مأرب» یمن و ملکه سبا به مردم نان می‌داده همه این مواهب خدادادی چشم گیر و بیگانگان در پی فرصت طلبی، به همین جهت یکی از علل مهاجرت بیگانه حصول فرصت کافی با مشاهده ضعف دولت‌های زندیه و قاجاریه،

برای استفاده از این مواهب بود، در چنین شرایطی با چنان مسائلی که استعمار تازه نفس در ایران جا گرفته بود و پشت پرده سیاست ایران حکومت می کرد بیگانگان دسته دسته از جنوب و شرق خلیج فارس به شمال و باختر آن روی آوردند، و همین که موارد تمهیدی را یکی پس از دیگری تحقق بخشیدند عوامل بیگانه از هر طرف خود را به این خطه انداختند و حکومت های خان خانی و ملوک الطوائفی را عملاً در عهد قاجاریه ساری و جاری ساختند، و دولت مرکزی بر آنها نه سایه ای داشت و نه مایه ای ولی پس از آن هم انحصار تجارت، کشف حجاب در عهد پهلوی مردم بنادر و جزایر و مهاجرت دسته جمعی ناگزیر ساخت و خطه ی شمالی خلیج فارس از جمعیت و تجارت خالی ماند.

چهره استعماری در زیر برقع

بی مناسبت نیست که با یاد آوری واژه‌ی ساده برقع ببینیم که چهره‌های پنهانی در پس برقع سیاسی چه ارمغانی با خود داشت که برای ما حکم «حنظل» داشت و برای استعمار و عوام‌لش کامیابی و شیرینی.

در مطلع سده نوزدهم، پس از یک سلسله تمهید و چند دسته مهاجرت موقت هر دسته‌ای از این مهاجران به حکومت محلی خود مختاری مبدل شدند.

خان‌خانی در فارس آغاز گشت و بنادر و جزایر کشور یکی پس از دیگری که دیروز محل موقت خوش نشین‌ها بود، جای حرکات سیاسی به خود گرفت و در این دوره است که استعمار کهن در خلیج فارس، «امیرالبحر» این آب‌های نیلگون «فارس و مکران» بود و هر رفت و آمدی را زیر نظر می‌گرفت و فرصتی اندک حتی به معترضان و رجال وطن پرست جنوب نمی‌داد، نمونه کامل آن جنگ تنگسیری‌ها و مبارزه وطن پرستان تنگستانی با استعمار بود.

استعمار کهن که از آغاز عهد شاه عباس بزرگ، نطفه استعمار را سیاسی و نظامی در دربار این پادشاه می‌پروراند و تا این عصر به اوج قدرت سیاسی خود رسیده بود عملاً خود را صاحب نفوذ و قدرت سیاسی می‌دید و به ترتیب هلند، فرانسه، آلمان و دولت مرده ریگ عثمانی را پشت سر گذاشت و خود را بلامعارض و یکه تاز وارد میدان سیاست کرده بود.

مهاجرانی که در بدایت قتل نادر آرزوی «ایران کهن را برباد ده» می دیدند در آغاز مهاجرت شان به عنوان استفاده از مراتع و بهره مندی از ییلاق های تابستانی بنادر و جزایر بود بعدها شکل راهزنی نیز پیدا کرد.

این یورش های پیاپی که در مطلع سده نوزدهم تا اوایل سده میلادی به طور نامنظمی صورت می گرفت منتهای آمال استعمار را در برداشت، ولی چیزی نگذشت که استعمار چاهی را که برای ایران و ایرانیان کنده بود خود را در آن دید، مبارزه جلفاری های دیروز که پس از آن نام رأس الخیمه به خود گرفت جلوه گری کرد زیرا سطوح راهزنی دریائی از جلفار که مبداء تحریکات و جنبش های ملی به خود گرفته بود بیشتر آب های خلیج فارس تا تنگه هرمز را فرا گرفت.

من برخلاف مورخان دیگر که این جنبش را «راهزنی و دریائی» نام نهادند، قبل از هر چیز می گویم که راهزنی دینی پیدا کرده بود و قدرت اسلامی از آن تجلی میکرد. زیرا اگر افرادی چون من در میان قبایل عرب جنوب خلیج فارس و طوایف و عشایر عرب داخلی عمان زندگی کرده بود و فرهنگ و اندیشه های آنها را به شمار می آورد هیچگاه به این مبارزه نام رهنی نمی گذاشت. زیرا عرب در آن زمان به فرنگی به صورت اشباحی هول آور و نامتجانس نگاه می کرد و هرگاه یک اروپائی با کلاهش را می دید فوراً می گفت: «خزاک الله»^۱ چنانکه ما بسم الله را برای عدم مداخله شیطان بر زبان می آوریم و این احساسی است که بارها از فرد عرب عمانی و خلیجی دیده ام و نفرت آنها را درک کرده ام. استعمار به وسیله عوامل خود چنان القاء می کرد که گویا آمده اند تا منطقه را به بهشت برین تبدیل

۱ - خدا ترا بردارد نفرینی است مصطلح بر زبان هر عرب جنوب خلیج فارس این واژه از خزی XEZY آمده بمعنی خواری و رسوایی است. ناگفته نماند که راهزنی تازیان عمانی که در مبحث تازیان و ترک تازیهای آنان نام رفته غیر از نوع راهزنی دریائی قواسم با استعمار بود.

کنند و دیدیم که حتی یک قرص آسپرین را هم از جیب خود برای این مردم صرف نکردند بلکه برجان و مال آنها چیره گشتند تا جایی که نهضت جلفاریان به خاموشی گرائید و استعمار صاحب «ساحل المتهدان» شد و از آن امارات المتصالح نام گرفت! اینها را همه و همه برقع پوشان سیاست اعمال کردند.^۱

۱ - عرب زوری نداشت جز اینکه از راه راهزنی دریائی با استعمار پنجه نرم کند ولی چه باید کرد که همیشه در اجتماع ضعیف عبارت «الحق لمن غلب» حکم فرماست.

در بازار برده فروشان

خوب به یاد دارم که در دهه چهارم نیمه اول سده ۱۴ ه. ق. بازار برده فروشان تازه‌ای در واحه بریمی و بازار «حماسه ونیز در النخیل و از آن سودر الاحساء» سعودی گشوده شده بود، عصر روز ۱۴ شهریور ماه سال ۱۳۱۸ ش. خودم شاهد فروش فرزندان مردم آزاده‌ای بودم که چون ماه می درخشیدند و دلالی با صدای بلند خویش که فریاد می‌زد و مشخصات و محسنات زن برده را می‌گفت تا عاقبت به مبلغ ۳۲۰۰ روپیه نقره هندی که رواج بازار آن روز عمان بود در روستای بزرگ و معروف حماسه که دارای شیخی مستقل بود به فروش رسید و خریدار دست زن جوان را پس از پرداخت مبلغ ۳۲۰۰ روپیه هندی گرفت و به خانه خود برد و دلال پس از کسر پنجاه روپیه بقیه را به فروشنده تحویل داد،

آری در روستا و شهرهای بزرگ النخیل، رستاق، واحه بریمی^۱ و «حماسه»^۲ و «عبری»^۳ چندین بازار برای خرید و فروش آزادگان کرانه‌های مکران ایران در این خطه‌ها به وجود آمد و الاحساء و زنگبار و عمان به ترتیب مرکز انتقال

۱ - نام شهرهای متصرفاتی سلطنت نشین عمان است.

۲ - پس از گذشت چهل سال حماسه را خرابه‌ای دیدم، امروز از متصرفات سلطنت عُمان است

۳ - در فرهنگ عرب آنها را «سیابجه» می‌نویسند و می‌خوانند.

آزاد زادگان و مراکز فروش و خرید آزاد مردان و آزاد زنان ایرانی برقع پوش بود، کشتی‌هایی که از سواحل افریقا باز می‌گشتند متاع و کالای عمده‌شان سیه بچه‌گان افریقائی و کنیزکان سیاه پوست اما خوش صورت و کمر باریک و خوش سیمائی بودند که چشم‌هایشان برق می‌زد و این در تمام آغاز سده سیزدهم نیمه اول تا چهاردهم ه.ق. بود.

از آن پس استعماری که بالطبع خود این عوامل را به وجود آورده بود میانجی شد و در این ساحل قانون خرید و فروش بردگان را به میان آورد و برده‌فروشی را از اول نیمه دوم قرن چهاردهم ه.ق. در بازارهای دبی - ابوظبی - رأس الخیمه و سوئق^۱ ممنوع و قدغن کرد و سیاهان دسته دسته برای رهائی خود به کونسولگری انگلیس در شارجه و بحرین پناه می‌آوردند.

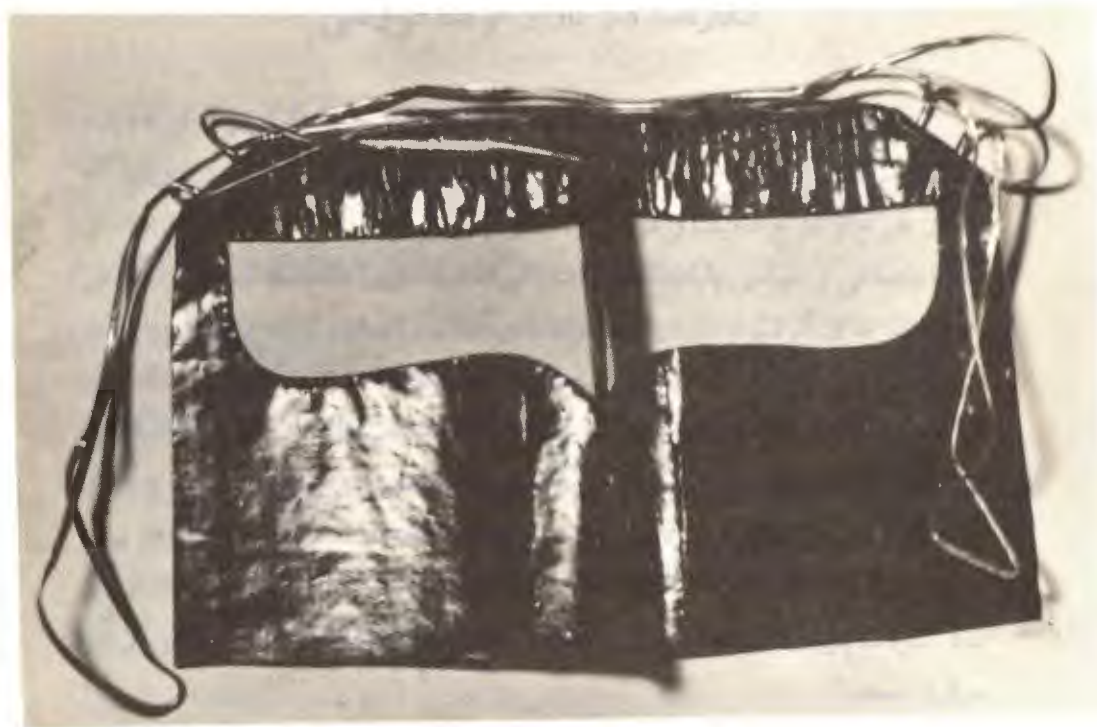
۱ - نام یکی از بنادر کوچک امروز ساحل مسقط و عمان است.

سرقت فرزندان مردم آزاده در زیر برقع

راهزنی نه، بلکه ضعف دولت مرکزی «تهران» و وجود رجال مؤجری که بنادر را به اجاره در آورده بودند از یک سو و از سوی دیگر نهضت دریائی عرب جنوب خلیج فارس که در بندر^۱ «جلفار» دژ مستحکمی پیدا کرده بود، چند تن از عناصر بلوچ نیز به هوسرانی و خود کامگی انداخت، این ترکتازی‌ها را میراث گذشته محمد خان بلوچ سردار متمرّد و شجاع نادری به یادگار گذاشته بود. بلوچ‌های متمرّد این عصر درس گردن کشی نیز به این افراد آموخته بودند، هر چند که پس از مرگ نادرشاه، بلوچستان به یکباره آرامش خود را از دست داد، ولی این بار راهزنی و دزدی آدم را از سواحل شمالی و خاوری خلیج فارس آغاز کار شده بود که دامنه آن بعدها تا به حوزه شهرستان میناب و حتی شهر میناب نیز کشیده شده بود.

نواحی جیرفت، بشاگرد و رودبار به یکباره مورد راهزنی و آدم دزدی قرار گرفته افرادی از ایل میر برکت خان بلوچ به نام مبارزه با دولت در دهه اول سده چهاردهم ه.ق. یکه تاز خطه مکران بود.

۱ - جلفار در گذشته منطقه گسترده‌ای بود و مرکز آن «خست» بود که امروز رأس الخیمه نام دارد.



نگارنده در بازار برده فروشی

سده ای خود را به عقب بریم و از تسلط افغانه و ضعف دولت مرکزی به ویژه تسلط اشرف و محمود افغان در دوره سلطان حسین صفوی را یاد آور شویم، که دچار هرج و مرج عجیب و غریبی شده بودیم که پس از او نیز مرگ نادرشاه از نظر اجتماعی و سیاسی پایان نقطه آرامش ایران بود، زیرا بلافاصله استعمار انگلیس در عمان جای گرفت و پای رقابت فرانسه و آلمان برای فروش به این بازار باز شد و رقابت سیاسی شدیدی بین این سه قدرت مخصوصاً میان انگلیس - فرانسه و انگلیس و آلمان در گرفت و در این شطرنج بازی سیاسی بالاخره استعمار انگلیس توانست هر دو را از میدان گوی چوگان سیاست عصر خویشتن به در برد و خود یکه تاز وارد میدان گردد، در تمام این اوضاع و احوال همه این بردگان در زیر پوشش برقع خرید و فروش می شدند و برده فروشی را که در مطلب گذشته از آن یاد کرده ام و به شخصه در بازار حماسه بریمی آنرا تماشاگر بودم یکی از آن موارد است.^۱

۱ - تا دهه پنجم هجری دو شهر «بریمی و حماسه» دارای دو شیخ و امیر مستقلی بود و اکنون هر دو از متصرفات سلطنت عمان است.

دوران گذشته تاریخ

مقصودم از دوران گذشته تاریخ عصر شاپور اول پسر اردشیر بابکان و سپس روزگار شاپور دوم، معروف به «ذوالاکتاف» و بالاخره تکرار این تاریخ به عصر نادر، بزرگمرد تاریخ ایران، در برابر عناصر مزاحم، در مقابل ترکتازی‌های وقت در رویارویی استعمار تازه به دوران رسیده و محرک که اعراب مزاحم را یکی پس از دیگری گوشمالی سختی دادند. شاپور اول و دوم هر کدام به نوبه خویش اسرای عرب را پس از گوشمالی همراه نیروی بلامنازع خود به جنوب ایران «خوزستان» آورد و در کار سد سازی در شوشتر و دزفول اسکان داد، عصر نادری نیز از نظر این جانب تکرار تاریخی بود و همان حالتی را داشت که شاپور دوم در برابر مزاحمان تازی «بین‌النهرین» اقدام کرد به همین جهت اقدامات مدبرانه و قدرت قاطع و شکوه توانائی این دو پادشاه در جهت تأمین استقلال، امنیت و تمامیت اراضی کشور، رفع مزاحمت از مرزهای ایران کرد و این اقدام دو تن از شاهان ساسانی و اقدام بعد از یک هزار سال و اندی «نادری» برای ایران، آزادی، امنیت شرف و بزرگی را تجدید کرد که از آغاز اسلام تا آن روز در هیچ عصری و در زمان هیچ یک از پادشاهان و سلسله‌های گذشته سلاطین ایران، شکوه و جلوه نادری را نداشت، زیرا همان کاری که شاپور اول و دوم در تاریخ ساسانیان انجام داد نه تنها نادر به تکرار تاریخ تجدید مطلع کرد، بلکه اهمیت کار وی به نسبت گذشته چندین برابر و ارزش اقدامات بسیار گران بها و به اصطلاح «بی‌قیمت» بود که نمی‌توان حتی معیاری برای سنجش کارهای گذشته

تا اقدامات بعدی نادر سنجید، زیرا مزاحمت شاپور اول و دوم در خارج از مملکت و یا در مرزهای ایران بود، اما نادر فرصت ورود مزاحمان را به ایران نداد هم اکنون اثر و آثار این مرد بزرگ چون میل نادری در راه بلوچستان به سیستان در مرزهای جنوب خلیج فارس تا کنون خودنمایی می کند و نام و نشانی که این مرد فاتح و در آن خطه به یادگار گذشته نمونه ای بارز و فراموش نشدنی است، آری اقدامات همه جانبه نادر سر دودمان سلسله افشار و حمایت و دفاع از مرزها و حریم ایران به علت ضعف دولت مرکزی در زمان آخرین سلاطین صفوی به قدری ارزشمند بود که تاریخ از یاد نمی برد، ولی افسوس که اقدامات داخلی و خارجی نادر از ثبات خوبی برخوردار نبود و همیشه تمرد و عصیان داخلی را پشت سر داشت.

این حقیقت تلخ را بگویم که سر آغاز افول دولت نادری سر آغاز همه نابسامانی ها در ایران بود به ویژه در خطه بنادر و جزایر کشور «میهن عزیزمان»، در این تاریخ که برای تاریخ سیادت ایران مقطعی را به وجود آورد هر چند که دولت خوش نام «زند» با وجود کریم خان بزرگمرد و مصلح ایران فرصت درازی را برای مزاحمانی که منتظر فرصت بودند باقی نگذاشت، ولی با کمال تأسف باید بگویم که دو نوع برقع در ایران گسترش پیدا کرد.

الف: برقع ساده، «روپوش چهره» زنان جنوب مان

ب: و برقع سیاسی که پس از زوال دولت زندیه بار دیگر گرانجانی می کرد، و انتقال برقع زنان ایرانی در خطه جنوب کشور، اگر مربوط به عهد شاپور اول یا شاپور دوم ساسانی ندانیم باید پذیرا شویم که همراه برقع سیاست بیگانگان و دشمنان ایران برقع عرب زاده را نیز همراه آورد که زنان ظاهراً به خاطر حفظ پوست چهره شان از تابش آفتاب گرم و سوزنده جنوب نگاه می داشت از یک سو و از سوی دیگر حفظ گونه و ابرو و لب و دهان و بینی را از دید نامحرم «به قول خود برقع پوشان» علاوه بر نقطه بهداشتی رنگ دینی و مذهبی را هم به آن دادند که در پی خواهد آمد. یادآوری می کنم که بردگان آزاده خوب کشورمان که به وسیله آدم ربایان بلوچ به خارج از کشور برده می شدند، غالباً در خارج خرید و فروش

می شدند و در بنادر و جزایر «خطه‌ی کشور به تمامی» احدی بنام برده وجود نداشته همه مردمی آزاد و آزاد زاده و مختار و مستقل زندگی خود بودند. ولی دزدان آدم ربا، در کمین داخلی، برقع را وسیله بسیار خوبی برای تأمین مقاصد خود می دیدند، مؤلف در این زمینه می گوید:

و دُزِی اُبرقعی مُلُونَه اُچْدُم^۳

هسکه^۴ اُش^۵ ناشناختم که هُدُم^۶

چون برقع شناخت را گم می کند.

۱ - به دزدی.

۲ - بر چهره گذاشتم.

۳ - رفتم.

۴ - هیچ کس.

۵ - مرا نمی شناخت.

۶ - که بودم - چه کسی بودم.

پوشش آدم ربائی در تاریکی

نکته‌ای که در این جا باید یاد آور شوم این است که از مجموع عواملی که برقع را در سواحل و کرانه‌های ایران و مرزهای دولت ایران به اصطلاح «مد» کرد و رواج داد، یکی ضرورت نقاب تحت عنوان و پوشش «برقع» و به خاطر ناشناس ماندن آزاد زنان و آزاد مردان و آزاد بچه‌گان ایرانی در کار آدم ربائی فرزندان ایران در این عصر بود. انتقال برقع به ایران و انتقال آزاد فرزندان ایرانی به آن ساحل از طریق آدم ربائی و به منظور ناشناس ماندن آنان در بازار برده فروشی «بریمی» مسقط، ابوظبی، و تا آخر.

خاطره‌ای که مرحوم مبارک «مبروک» سیاه زر خرید مرحوم عمویم خواجه جمال محمد امین خوری به همراه تنی چند از بردگان سیاه و سفید آن در سال‌های ۱۳۶۵ ه. ق. برایم تعریف می‌کرد و چگونگی «اوربائی» ربودن وی از ساحل مکران و آوردن وی به بندر خورکان و سپس از آنجا به دبئی و ابوظبی هنوز به عنوان خاطره‌ای برایم باقی مانده که به اصطلاح به صورت «گب‌شو» داستان شب هنوز از یاد نبرده‌ام، بستگی‌ها - اوزی‌ها گله‌داری‌ها و خواجه‌ها خود در این خطه از دارندگان برده‌های افریقائی به‌شمارند که تا کنون نسل‌های آنها در این مرز و بوم به عنوان «انسان‌های آزاد» زندگی می‌کنند.^۲

۱ - خانواده‌های عرب بوصمیت، آل خلیفه، بشاری و یوحه در بندر لنگه از دسته اولین دارندگان برده افریقائی از نظر تعداد بوده‌اند.

۲ - از بزرگان و اعیان‌خوریها در ابوظبی بود.

گذری دیگر بر طوارقی‌ها

تاریخ قوم طوارقی‌ها به درستی روشن نیست، زیرا مردم آن ساکن صحرائی هستند که تا چشم کار می‌کند جز شن سفید و سرخ و گرم چیزی دیگر در آن به چشم نمی‌خورد، دنیائی است مجهول و طارقی‌ها این دنیای مجهول را از دیر به «میهنی» گرفته‌اند و به آن خو داده‌اند لذا ترک وطن برای آنان مشکل است، چه نیک می‌گوید شاعر مجهول‌الهویه‌ای که گفته است:

حب وطن از ملک سلیمان بهتر

خار وطن از لاله و ریحان بهتر

یوسف که به مصر پادشاهی می‌کرد

می‌گفت گدا بودن کنعان خوشتر

آری این جماعت دنیائی مجهول دارند و قیافه و هیبتی غیر مجبول، جهل و خرافات در این سرزمین سایه افکنده و تمام مبادی تاریخی را زیر بساط جهل خود پوشانده است، مردان و زنان این سرزمین برقع دار تواماً برای جهانگردان، جهانگردانی که سعدی احیاناً آنها را بسیار دروغگو معرفی کرده لقمه چربی شده است.^۱

وطن!!

جون دو لینفر یا ژان دولنفر تحت عنوان «مرد کبود» از این گروه چیزی تحویل مردم دنیا داده که شبیه به اساطیر و افسانه است، زیرا زندگی این مردم خود اسطوره و افسانه است، افسانه‌ای که از دیرباز هنوز حکایت و داستان‌هایی از آن تقریر و تحریر می‌شود که پایان پذیر نیست، یک روز در گذشته‌ای که نمی‌توان به درستی تاریخی بر آن نهاد این صحرا چشم گیر و کم‌پایان و «باغ خدا را»! معرفی می‌کردند باغ خدا از نظر یک یا چند طارقی، عجیب این است که باغ باید همه مواهب را دارا باشد غیر از شن سرخ، هوای گرم جانسوز و طاقت فرسا و بهتر بود که آن را «جهنم خدا» نام می‌دادند.

با این همه نکوهش هنگامی که به یک مرد یا زن طارقی برمی‌خوریم جرأت این را نداریم که بگوئیم این جا کجا است؟ و این چه زندگی است، زیرا از مرد یا زن طوارقی پاسخ می‌شنویم که این جا وطن است و میهن و جای دلبستگی و پیوستگی است و بالاخره هر کجا دل بستگی و پیوستگی باشد «باغ خدا» خواهد بود.

وجه تسمیه طوارقی برقع پوشان

در حمله اعراب و در ازمنه مختلف که بدایت آن از نیمه آخر سده اول ه.ق. آغاز می شود، جماعتی از عرب به «بربرها» حمله می کنند و از آنجا جمعی از طوارق ها بربرها را نیز با خود همراه می کنند که به وسیله «طارق» سردار معروف عرب به اسپانیا برده شدند، بعضی از مورخان تعداد این عده را هشت هزار نفر نوشته اند که در میان آنها عده ای از برقع داران «زن و مرد» همراه بوده اند، و نیز نگاشته اند که چون بربرهای صحرای طوارق آن روز همراه طارق به اسپانیا می روند از آن روز برقع از صحرای اسپانیا به بلاد عرب راه یافته است. به همین جهت این جمع را طوارقی نام نهاده اند که مفرد آن «طارقی» است^۱ ناگفته نماند که در مطالب گذشته این کتاب یاد آور شدیم که منشاء برقع «یونان» بوده و ملکه یونان خود برقع را استعمال می کرده است، پس به گفته حکیم نظامی رحمه الله علیه:

برافکن برقع از محراب جمشید

که حاجتمند برقع نیست خورشید

به راستی که چنین است ماه را چه نیازی به «کتان» است؟! و چرا این چهره های زیبا که دیدنش برای محارم خود ما به آرامش دل است و نامحرمان را حجاب اسلامی لازم است با استعمال برقع خود را به چهره نامأنوسی تبدیل کنیم،

۱ - قبایلی هستند از بربر که در میان صحرای مرکزی آفریقا بین الجزایر، مراکش و سودان زندگی می کنند عادات و تقالید و ادیان عجیب و غریبی دادند، ولی رسوم و تقالیدشان در همه جا یکسان نیست فرائد الادب ص ۴۳۸.

خواجه شیراز رحمه الله علیه نیک می گوید که:
 بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن
 گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند.
 مؤلف گوید:

منه بر روی خود برقع عزیزم که مه را حاجت خرمن نباشد^۱

۱ - مردم لارستان و بنادر هاله یا کتان ماه را «خرمن» گویند و معتقدند که هر شب ۱۳ و ۱۴ که ماه خرمن اندازد (هاله گیرد) آن شب صید دریائی چندین برابر افزونی یابد.

برقع در سنت ایرانیان نیست

در سنت ما ایرانیان، در عرف و عادات و تقالیدمان، در آداب و رسوم زنان ایرانی برقع وارد نیست و این بدعت قرن هفدهم که تا نیمه اول قرن بیستم در سطوح مختلف کشور رواج داشت چنان که توضیح داده‌ام یک سنت غیر ایرانی است.

من برخلاف آنها که احساساتشان در مسائل تاریخی باعث می‌شود که مقداری غلو کنند و یا نامربوطی راه ایران و ایرانیان نسبت دهند معتقدم که وجود برقع از آثار بیگانه و غیرایرانی است و اینکه مثلاً برخی افراد حتی روی احساسات نامربوطی برقع را از آثار استعمار می‌دانند معتقدم که استعمار از ره آورد یک چنین «شبحی» به دور است، زیرا کار او روی مسائل منفی پیاده نمی‌شود بلکه همیشه مسائل مثبت و زیربط به یک ملتی، مورد نظر استعمار است.

رهزنان داخلی ایران در خطه جنوب خلیج فارس به خصوص در جناح جنوب خاوری خلیج فارس در سایه ربودن فرزندان آزاده ایران، در مرزهای آبی خلیج فارس و دریای مکران، این برقع را آورده یا به تدریج شیوع داده است، نکته‌ای که قابل ذکر است و نیازمند یادآوری می‌دانم این است که مسئله ورود بردگان سیاه افریقائی و ترویج خرید و فروش آن در افریقا «به علت وجود فقر و فاقه شدید در بین خانواده‌ها»، باعث شد که خریداران برده دلزده شوند و میل را به سوی سفیدپوستان کشند این بود که عناصر راهزن یا مخالف دولت‌های وقت بر آن شدند که بازار بهتری و بردگان زیباتر و سفیدپوستی را به بازار عمان، سعودی

عرضه کنند که هم خریدار بهتری داشت و هم پول بیشتری صرف آن می شد و هم رضایت و خشنودی زایدالوصفی از داشتن برده سفید پوست، لذا برقع را وسیله «ربودن» و ربایندگی خود قرار دادند و در ترویج بازار آن کوشیدند چنان که مشاهدات خود را همان گونه که تماشاگر آن بودم و به شخصه لمس کرده بودم و، در فصل گذشته این کتاب یاد آور شدم.

گفتم که سوغات برقع یا بتوله از آثار استعمار نیست و علت آن را نیز توضیح دادم که مطلقاً از یک مسئله سیاسی به دور است و از نظر دیگر به خاطر احترام به یک سنت نامألوف و اینکه رهن زنان داخلی و آدم ربایان خطه مکران برقع را به خاطر پوشش و برای خود یک حجابی که شناخت و شناسائی را به هم می زد پیشبرد کار خود قرار داده اند و از این رو آن را رواج دادند، ولی پرسش این جانب هم اکنون این است که چرا زنان ایرانی غیرعرب بندری چنین ابزار ناخوش آیندی بر چهره خود می گذارند و چرا این زیبارویان آفتاب زده جنوبی به جای حجاب اسلامی چیزی را به نام برقع یا بتوله استعمال می کنند ما زبانمان دری فارسی است که حتی در تمام سخنان روزمره مان یک حرف و یا لفظ بیگانه وجود ندارد، حیف نیست که پرده بیگانگی بر چهره خود کشیم؟ پس بیائیم اگر می پذیریم این سنت غیرایرانی را به دور افکنیم و به قافله زنان هم وطن خود بپیوندیم، زیرا شما ایرانی پاک و خالص هستید و ایرانی پاک و خالص به عرف و عادت و سنت غیرایرانی اقتدا یا تقلید نمی کند.

مروری بر ناامنی‌ها

پیش از اینکه گفتاری درباره آدم‌ربائی و پوشش آن آغاز کنیم، بهتر است که نظری به اوضاع و احوال روزمره آن تاریخ بنمائیم و چگونگی اوضاع آشفته ایران را با اختصار هرچه تمام‌تر و زود‌گذر، مورد بررسی قرار دهیم اینک این شما و این اوضاع آشفته ایران عزیزمان:^۱ نویسنده کتاب «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان» که نوشته‌هایش در این خصوص حجتی بشمار است زیرا به روشنی پرده از چهره اوضاع آشفته گوشه‌هائی از وطن ما بر گرفته می‌نویسد که مشکلات حکومت صفویه فقط منحصر به جنوب نبود زیرا در ژوئیه ۱۷۱۷م/خبر رسید که عبدالله خان ابدالی حاکم صفوی را در هرات شکست داده و آن شهر را مسخر کرده است، در این هنگام امرای افغان در اصفهان که منطقه‌ی بسیار وسیعی از وطن عزیزمان در اشغال خود داشتند، از آنها بیم آن میرفت که مشهد و خراسان نیز به زودی بدست افغانها سقوط کند، سراسر اصفهان ناامن بود، دهقانان در گیلان سربه‌شورش برداشته بودند و از سوی دیگر خبر رسید که در ششم اکتبر ۱۷۱۷م/بحرین بدست اعراب مسقط سقوط کرد. و عمه‌ی پدری شاه مریم بیگم اصرار داشت که شاه دست به اقداماتی بزند زیرا می‌ترسید که تازیان مسقط همه بنادر کشور را خواهند گرفت!

اوضاع گومرون

در سال ۱۷۲۲م/اصفهان در محاصره افغانهای متجاوز بود و لزگیان به آذربایجان و گیلان «رشت» تاخته بودند ولی بلوچها تا این زمان خود را آفتابی نمی کردند.

در گامبرون^۱ وضع عادی نبود، بازرگانی سخت دچار کساد و شاه بندر میرزا زاهدعلی برای گرفتن پیش کشهائی که سالانه برای شاه دریافت می کرد، پافشاری نداشت و این نه به علت کساد بازار بود بلکه به علت آشفتگی و جنگ بود، حاکم لار و گمبرون نورالله خان، سرانجام با شمار سپاهی از لار به آبادی «ایسین» و سپس به آشکارا به گمبرون آمد، اوتس نماینده هلند باستقبال میرود و نورالله خان نماینده دربار به علل نامعلومی فرا خوانده می شود و بجای وی سیدعبدالله خان والی عربستان به نمایندگی دربار گماشته می شود؟^۲ نویسنده در جائی دیگر ادامه داده و می گوید که «هلندیان و انگلیسها نمایندگی شان را در گمبرون استوار و محکم ساختند، هلند دیوار نمایندگی خود را بلندتر ساخت و انگلیسها دو سکو برای استقرار آتشبار خود ساختند، در این رقابت هلندیها نیز دو سکو برای استقرار آتشبار خود برافراشتند و شهر گامبرون در دو سوی شمالی و خاوری و شمال باختری «محل نمایندگی ها» را مرکز دفاع قرار دادند^۳ و بدین سان سه سوی محل نمایندگی ها به زمین های نزدیک شهر مشرف بود.

۱ - اصل نام و درست آن گومرون است نگارنده.

تازیان و ترک‌تازیهای آنان

در ۹ مارس/۱۷۲۳ خبر رسید که امام مسقط برای حمله به بصره سرگرم تجهیز کشتیها است و در ۱۵ مارس همان سال چهار کشتی بزرگ مسقطی که ۱۵ فروند کشتی کوچک آنها را همراهی می کرده میان جزایر قشم و لارک دیده شد که مقصد آنها بندر «باسعیدو» بوده است و مردم شهر خود را به امام مسقط تسلیم کرده و برای حل قضیه به نحو صلح آمیزی گفتگوهای انجام گرفته است، از ۱۵ نوامبر ۱۷۲۲ م تا آوریل/۱۷۲۳ م هلندیها در گامبرون <۱۵۸ تن سپاهی داشتند که بیست و دو تن از آنها مردند و تنها <۱۳۶ سپاهی باقیماندند و در <۱۶ اوت به گمبرون خبر رسید که هفتصد افغانی و پنج هزار دهقان ایرانی که به زور از آنها جنگ آزمائی خواسته بودند، شیراز را محاصره کرده اند در چنین اوضاعی در سی ام آوریل و سوم مه و دوم ژوئیه و دهم و بیست و چهارم <تا ۱۹ اوت شاهبندر مرتباً دریافتی‌های شاه از هلندیها مطالبه می کرد و در همین اوضاع و احوال یک مرد تازی نژاد به نام شیخ راشد نامه‌ای از سران افغانی که شیراز را در محاصره داشتند دریافت کرده بود که به هلندیان سمت جدید خود را بعنوان شاهبندر معرفی کند!

دکتر احمد اقتداری محقق و مورخ نامی معاصر که خود از خاندان بزرگ گراش لارستان و مطلع به اوضاع و بنادر و جزایر بیش از همه است چنین می نویسد «به روزگار دودمان قاجاریه بندرلنگه و کنگ هم مانند سایر بنادرو سواحل خلیج فارس گهگاه به اجاره حکام مسقط درآمده و زمانی در این میان بین اجاره داران مسقطی و جواسمی اختلاف و کشمکش و جنگ و صلح به میان می آمده است»^۱

بلوچها را به بینیم

یان اوتس رئیس کمپانی هلندی در یکم نوامبر نامه‌ای از اصفهان دریافت کرد که خبر ورود هشت هزار بلوچ به حوالی شیراز و لار را داده بودند، چند روز بعد پس از رفتن اوتس مردم روستای بندرعباس گریزان به شهر آمدند، آنها از ترس بلوچها که از آمدنشان خبرهای مطمئنی داشتند گریخته بودند و نخستین نشانه وجود بلوچها را در راه بندرعباس گزارش دادند و این به تاریخ نهم دسامبر ۱۷۲۱ بود و دیده شد که صد تا یکصد و پنجاه تن بلوچ ناگهان در روستای نایبان که تا بندرعباس یکساعت راه است وارد شده‌اند.

بلوچها هر کس را در این روستا یافتند حتی کودکان را هم در گهواره‌ها کشتند و پس از تاراج روستا هرچه را بردنی نبود سوختند.

در ۲۶ دسامبر همان سال سپیده‌دمان سه هزار بلوچ سوار و پیاده به شهر هجوم آوردند از هلندیان کمک درخواست شد آنها ابا کردند، نزدیک سه چهارم بلوچان راه پشت گورستان را در سوی خاور شهر تسخیر کرده با شمشیرهای آخته به مدافعان شهر حمله بردند.^۱

۱ - صفحه ۸۶ و ۸۷ همان کتاب مورد بحث و نایبان همان‌نایبند امروز یا ناوبند دیروز است، ناگفته نماند که ناوبندی دیگر از توابع بنادر ثلاث داریم که به‌حاله و نایبند معروف است. و هر دو بازمانده دو بندر یا دو اسکله طبیعی عصر آبادانی سیراف بوده است.

درگیری بلوچها با هلندیها و انگلیسها

نویسنده کتاب بر افتادن صفویان و بر آمدن افغانها که نگارنده از نوشته‌های وی در این مورد، بطور جسته و گریخته استفاده می‌کند به نوشته‌های خود ادامه داده و می‌گوید که: در این اثنا بقایای بلوچ به جانب باختری شهر حمله برده و به مانعی برنخوردند و از باروی شهر گذشتند و در زمان به کشتار همگان و تاراج اموالشان پرداختند، اندکی پس از این واقعه به کمپانی انگلیس حمله بردند و با اینکه زمین‌های پیرامون کمپانی انگلیس بلندتر و سر اشیب‌تر از زمین اطراف هلندیها بود معذالک بلوچان وحشیانه به آن حمله بردند و در این هنگام که هلندیها حمله وحشیانه بلوچها به کمپانی انگلیسها را دیدند بر آن شدند که نیروی دفاعی خود را تقویت کنند و لذا در حدود پنجاه تن به مزدوری گرفتند^۱، افراد مزبور هر روز بیست محمودی^۲ یا ۸۰/۱۰ فلورین هلند موجب داشتند در حالیکه موجب پنج باشیان ۱۰ محمودی بود، بلوچها در روز ۲۷ دسامبر ۱۷۲۱ با فراغت بال به جانب خاور شهر روی آوردند و هرچه در سر راه خود یافتند نابود کردند در این حمله بلوچها چند کشته و زخمی دادند.

۱ - صفحه ۸۸ و ۸۹ همان کتاب.

۲ - اصل سکه محمدی است که بنام محمودی تلفظ می‌شده است.

تهدید رئیس بلوچها

بلوچها پس از سرقت دو رأس اسب از زیر قلعه شهر به کمپانی هلند روی آوردند و شاه محمدالله فرمانده بلوچهای مهاجم در نامه‌ای که به هلندیان و رونوشت با نسخه دوم آن به انگلیسها نیز رسانیدند هر دو کمپانی را تهدید کردند که اگر هر کدام یک هزار تومان ندهند حمله خواهند کرد ولی پاسخی باو داده نشد اما پسین گاه، هلندیان دریافتند که بلوچها عقب‌نشینی نکرده‌اند، چون پس از کشتار و تاراج برای استراحت به روستای نای‌بندان^۱ که پایگاه اولیه خود را قرار داده بودند بازگشته و به استراحت پرداختند، نمایندگی‌های انگلیس و هلند از عدم عقب‌نشینی بلوچ که چندین کشته داده و حتی یکی از سرکردگان خود را از دست داده بودند به وحشت افتادند، در این عقب‌نشینی بلوچها خود را دور از تیررس قرار داده بودند ولی پیش از دمیدن آفتاب دیلماج «کمپانی و خانه‌ی» درمیداس دلال پیشین کمپانی را تصرف کرده بودند و از لایدرها و پنجره‌ها کمپانی را زیر آتش دما دم قرار دادند، بلوچها پس از آتش زدن محل و پناهگاه اولیه خود در «نای‌بندان» و هرچه را که در سر راه خود داشتند از میان بردند، پس از این هلندیها سپاهیان مزدوری را که برای کمک به خود اجیر کرده بودند بعلت مزاحمت‌شان نیز منحل کردند.

۱ - همان روستای ناوبند یا نای‌بند امروز است.

شهداد خان بلوچ

در نهم ژانویه سال ۱۷۲۲ شهداد خان که از لار با غنایم تاراج کرده از بندرعباس می گذشت، شمار زیادی گاو و گوسفند که حدود ده هزار چارپا بودند با خود همراه می برد. این متجاوزان غارتگر و بی رحم چنان به آسودگی از بندرعباس گذشتند که گفتی از قلمرو خود می گذشتند، وی نامه ای به هلندیان فرستاد و برای پرداخت مواجب سپاهیان در خواست پول نموده و تهدید کرده بود که اگر با درخواست وی موافقت نشود سه ماه دیگر مانده و هرچه به دستش رسد تاراج خواهد کرد. هلندیان بر آن شدند که همان شیوه برخورد با «محمدالله خان» را پیش گرفته و از دادن پاسخ خودداری کنند. شهدادخان در روستای خاوری بندرعباس ماند و دسته هائی از آدمیان خود را به تدریج به محل زندگی خود فرستاد و خود در آبادی ایسین و نایبان^۱ و سپس به آبادی باختری شهر رفت، سرانجام خبر رسید که باردیگر شهدادخان در راه لار است، او هنوز در پی تصرف کمپانی هلند بود و پیوسته از کاروانیان سراغ می گرفت لیکن به زودی آشکار شد که بلوچان در راه بندرکنگ هرچه در مسیرشان بوده تاراج کرده و هزاران تن از مردم را به اسارت با خود می برند.^۲ هر روز از پیش رفته های بلوچ خبرهائی می رسید و هلندیها بسختی جا پای آنها را مراقبت می کردند. عده همراهان شهدادخان مجموعاً چهارصد تن گزارش شده بود و میرزا ابوطالب و نیز سپاهیان ایران که زمانی دراز در انتظار آمدن بلوچان بودند در برابر این تاراج گذران هیچ کاری نکردند. شگفت آنکه هنوز محمدالله خان و شهدادخان به محل

۱ - نای بند یا نوبند ناوبند روستای ۵ کیلومتری شرقی بندرعباس.

۲ - بندر ۷ کیلومتری شرقی بندرلنگه که پایگاه دوم پرتغالی ها بود.

خود یکی پس از دیگری نرسیده بودند که ناگهان خبر آمدن میرمسار خان مکران را دادند و هر روز وحشتی عجیب در میان مردم در می گرفت، بلوچها میناب را ۲۵ روز در محاصره داشتند، از سوی دیگر تازیان مسقط، پس از دزدی دریائی در بندرعباس در راهزنی دیگر دریائی، سه کشتی نیز در بندر کنگ گرفتند.^۱

۱ - بندر ۷ کیلومتری شرقی بندرلنگه که تنها بندر عصر دولتخانه اتابکان فارس بود.

سخن سرايان محل «لارستان» و بنادر

به نظراين جانب برقع از عادات عرب است و نگارنده در اين دفتر براي خوانندگان عزيز روشن مي كند كه جامعه ايراني از استعمال اين پوشش كه ره آورد ييگانه است بر كنار است.

از اين پس شما را به سخنان سخنگويان و شعراء جنوب كشور كه غالباً در خطه لارستان بزرگ فارس قدم به ظهور رسانده اند آشنا مي سازيم.

اگر چه سخنگويان بزرگ وطن مان مانند عطار عارف شهير و شاعر بزرگ و حكيم ناصر خسرو قبادياني شاعر جهانگرد و مذهبي در اين زمينه سخنان بسياري گفته اند ولي براي رفع اطاله كلام و رسيدن به مقصود تنها از اين پس گفته هاي سخن سرايان و شاعران جنوب را گواه مدعای خود قرار مي دهيم كه خود شيريني بيشتری براي برقع پوشان جنوب دارد.

سخنگويان بنادر و جزاير خليج فارس و شعراء لارستان عموماً مانند مولانا نامي فتوئي، سيد ابراهيم سيد خليل قتالي معروف به ابراهيم خليل، شيخ عبدالرحمن همت بستكي، باقر دشتستاني، فايز بستكي، باقر فداغي لارستاني، سيد محمد معروف به خالو، سيد محي الدين معروف به «محيا» از برقع در گفته هاي خود به وجوه مختلفي ياد کرده اند.

اين سخن سرايان تخيلات خود را در اين مورد بسيار دنبال کرده و سمند سخن خويشتن را تا به حد كم سابقه اي رانده اند، گفته هاي شعراي لارستان به

خوبی پرده از ماهیت برقع و برقع پوشان برمی دارد و انتساب آن را به گروه تازیان و دور از کار و پسند دل ایرانیان دانسته اند.

عرب زاده ز رو بردار شيله^۱
 مکن آن حيله های بی وسیله
 خدا را برقع از رویت بیفکن
 که تا رویت به بینم بی بتيله^۲
 مؤلف در این مورد می گوید که:
 با بتولم مکش عرب، ظالم^۳

bâ batulam makoš arab zâlem

ای بنی یاس بی بتوله بسه

cy baniyâs bibatula base

سید محمد خالو شاعر ده تلی گوده جهانگیریه بستک لارستان نیز چنین معرفی می نماید:
 ام دی^۴ اداسن^۵ دم دروازه

omdi odâson dame darvaze

برقع شلودن^۶ چن^۷ عرب زاده

borqa šalu den čone arabzade

۱ - شيله روسری نازک و سیاهی است که برقع پوشان عرب در دو ساحل شمالی و جنوبی خلیج فارس به عنوان تنها سرانداز منحصرأ می پوشیدند Silah و آلوده به نیل بود.

۲ - در لهجه بستکی بتوله و برقع را «بتيله» گویند BATILAH

۳ - ای عرب ستمگر با بتوله مرا مکش، بی بتوله کافی و بس است.

۴ - دیدم.

۵ - نشسته بود.

۶ - برچهره داشت.

۷ - مانند یعنی دیدم که چون عرب زاده ای جلوی دری برقع بر صورت نشسته بود، برقع نیز آلوده به نیل است و نیل اثری بر چهره می گذارد و رنگی می کند و معتقدند که بر زیبایی شان خواهد افزود.

و این خود معرف این است که برقع ویژه سنتی عرب و عرب زاده است و بس، مؤلف می گوید:

نی از کرم عرب، که با برقع
کشتن، تو و بی بتوله اُنْکُشْتُم

پس به شهادت سخن گویان محلی که تنها منحصر به قوم مهاجر به خلیج فارس و بنادر و جزایر و روستاهای آن بوده و هستند، بی گمان روشن می شود که پوشش برقع از ابزار کار زنان ایرانی به دور بوده است و برقع سوغات و ره آورد مهاجران است. مهاجرانی که به مروز زمان و گذشت تاریخ تابعیت دولت ایران را به حکم زندگی پذیرفته اند، و اما اینکه دور تسلسل استعمال برقع چگونه بوده و در این مدت چه سیری داشته، چه تغییراتی پیدا کرده، و از کجا این روپوش بیرون از سنت ایرانیان و خارج از تقالید زنان پارسیان، کی؟ از چه تاریخی؟ و از کجا به ایران منتقل گردیده موضوع مستند و جالبی است که از این پس روشن خواهیم کرد.

در داستان اسکندر و شبان، نظامی در داستان دیگر چنین ادامه می دهد که:
نخستین به نوک مژه راه رفت دعا کرد و، با آن دعا کرد و گفت
مولانا ظهوری در غزل معروف خود نیز از برقع چنین یاد می کند: چو برقع
برفکند آن مه، قمر در آسمان گم شد -

چو گیسو برفشانند آن خور، شکیب انسان و جان گم شد^۱
که چون شاه با من چنان کرد عهد که برقع کشم بر عروسان مهد
از آن راز پنهان دلم سفته شد حکایت به چاهی فرو گفته شد
در روایات و گفته ها مکرر آمده که مولای متقیان علی علیه السلام از بسکه در خلافت آزار دید و در برابر شدت عدل آن حضرت مخالفت های بسیار نشان داده شد، آن حضرت به ستوه آمد به حدی که رازهای خود را به چاه می گفت و بی گمان شاعر این روی داد را به خاطر می آورد و بدان اشاره می کند.

معرفی شعراء لارستان و بنادر و جزایر

مؤلف می گوید:

نی از کرم عرب که با برقع

ni az karame arab ke ba borqhe

بکشش که و بی بتوله اتکشتم

bekšeš ke va bibatula otkoštom

سید محمد خالوی ده تلی معروف به «خالو» که از شعراء به نام و در سراسر
اشعارش که غالباً به زبان دری پارسی سخن گفته به گناهان خود اعتراف نموده نیز
چنین می گوید:

امدی اداسن دم دروازه

omidi idâson dame darvâze

برقع شلو دن چن عرب زاده

borqap šalu den čone arabzâde

نگارنده در چند محل برقع و برقع پوش را چنین معرفی می کند.
و نگاه بتوله ات کشتم

va negâhe batula

بیگناهم بکش بتوله مز

bigonahom, bekoš batula mazo

و در جایی دیگر نگارنده باز گوید که:
همه مردم گمون شن بو،م وقتی که بتولت نهود

hamey mardom gomunšon bu, me vaqti ke batulat na [hod]

چوات واس زلو از حسن خُتِ مردمِ گِنا اُت که

čo ot vâse ze lu, az hosne xot mardom genapot ke

حَسَنَتُ وَ بَتُولَه نَى مُزِيشْ

hosnot va batula ni mazo beš

محتاج بتوله نى لوى ماه

mohtâje batula ni loye mâh

و باز مى گوید:

و بتولم مکش عرب زاده

va batulam makoš arabzâde

هر چه ات کشت بى بتوله بسه

horče pot košte bibatula base

محمد امین بستكى مى گوید:

يك نازنینى ز عرب زاده

بروى ماهش برقع بنهاده

و این در غزلى که به گناهی اعتراف مى کند گفته است.

نگارنده گوید:

دامِ دونه‌ی بتوله اُت، از لَو

dâmo dunay batula ot az lu

واس، بى پرده ماه خُم به بِنَم

vâse, biparde mâhe xom bebenom

و همهٔ اینها خود دلالت کافی و قاطع بر این دارد که دارندهٔ برقع عرب بوده و زینت یا پوشش برقع بر چهره زنان عرب و عرب زاده دیده اند، و همهٔ ما جنوبی ها می دانیم که شيله و بتوله و به قول بستکی ها «بتيله و شيله» تن پوش و روپوش زنان عرب و عرب زاده بوده است و بس.^۱ مولانا نامی در قطعه ای از اشعار عارفانه خود چنین می گوید:

حسنى كه هويد است مجرد ز نقاب است

نه يار پس پرده و نى برقع حجاب است

مؤلف گوید:

سمند جورخت بشتَر متازن و برقعت ام مَز بشتَر كه مردم

۱ - سمند جفای خود بیش از این بر من متاز و به برقع چهره ات نیز بیش از این مرا مزین که هلاک شدم.

شعرا و سخنگویان خلیج فارس

شعراء و سخنگویان محلی که غالباً روی درنقاب خاک کشیده‌اند و از آنها در منطقه جز نام و نشانی نمانده و هم چنین شاعران و سخن سرایان معاصر که به انزوا و گوشه‌نشینی عادت کرده‌اند و منابع فرهنگ و ادب دری پارسی در وطن عزیزمان هستند، هر کدام به نوبه خود واژه برقع، نقاب، بتوله یا بتیله را در سخنان خود به استعاره گرفته و به مناسبت‌هایی از آن یاد کرده‌اند، در این یادآوری‌ها بی آنکه هدف و نظر خاصی داشته باشند معرفی و شناسانده‌اند که برقع از عرب و عرب زاده است و برقع پوشان را زنان عرب تشکیل می‌دهد، هر یک از سخن سرایان محلی که از این روپوش یاد کرده‌اند مشخص نموده‌اند که برقع از پوشش‌های وارده از خارج است و از سنت و عرف و آداب و تقالید ایرانیان برکنار است، برای اینکه در این جا همه شعراء و نامدارانی که چهره در خاک فرو پوشیده‌اند با نام و نشان معرفی شوند و به منظور اینکه مفهوم و معنای سخن‌شان در شناخت برقع و برقع پوشان مشخص و روشن گردد، به شرح حال مختصری از ایشان می‌پردازیم:

الف: شعراء معاصر در قید حیات

- ۱ - حسین ابن علی وحیدی خنجی از بندر لنگه (۱)
- ۲ - میر محمد ارفعی اوزی از اوز فارس و بندر عباس (۲)
- ۳ - احمد درود جناحی از جهانگیریه بستک در روستای جناح (۳)
- ۴ - عبدالله بن سلیمان حمّادی از روستای مرباغ بندر لنگه (۴)
- ۵ - جعفر طالع لاری از شهر لار لارستان (۵)
- ۶ - احمد سایانی از بندر عباس و روستای فین (۶)
- ۷ - عباس انجم روز «خواجه» از بندر لنگه (مؤلف و نگارنده) (۷)
- ۸ - محمد علی غیرت از بستک لارستان
- ۹ - قاسم حیدری از بندر لنگه و سبعمی فارس (۸)

پاورقی

(۱) حسین وحیدی شاعریست که غالباً به زبان مادری خود که عرب زبان بوده سخن گفته و در نهایت فصاحت و بلاغت شعر می گوید نمونه شعری وی که «به هندوستان در ایام جوانی سروده اینست که:

و ذات رداء قد یُسَمَّى بساریا

لها قامة هیفاء و الردف بادیا

اشارت بطرف ناعس و تبسمت

فَخَلَّتْ شعاعاً لاح من ثغرها لیا الخ...

و در اشاره ای که به خرابی و ویرانی بندرلنگه به سال ۱۳۲۷ خورشیدی دارد چنین می گوید:

مولای انی الیکم رافعاً املی

کی تلحظوا لنجةً احبا بعطفکم

ان الخراب علیها مد اجنحة^۱ و ظللتها ظلال کلها سقم

الفقر طوقها و الداء انهکها

و الجهل جللها و العلم منعدم

ولا مدارس لا علما و لا عملاً

و اصبح الكل فی آماله حُلُم

از تالیف این شاعر فقیه و ادیب، تاریخ بندرلنگه به زبان عربی و «سالنامه» نوروزی

است که در آن حساب زراعت و کشاورزی و اختلافات ماه و سال و روز را با تقویم آن بیان می‌کند.

«۲» میر محمد ارفعی از شعراء و ادباء و دارای اشعار پراکنده‌ایست در دست دوستانش که آماده چاپ است، وی از خاندانی بزرگ و از بازرگانان بندرعباس است که به تهران مهاجرت نمود.

«۳» از دانشمندان بنام و از شعراء معاصر جناح بستک لارستان است وی مردی است فقیه، شاعر، ادیب و به دو زبان فارسی و عربی تسلط دارد.

«۴» حمادی دارای اشعار و سخنان منظوم و ارزنده‌ایست که غالباً به زبان مادری خود «عربی» سروده است، اشعاری به زبان فارسی نیز دارد ولی از انسجام خوبی برخوردار نیست.

طالع

«۵» از شعراء برجسته دری زبان است که به لهجه لاری سروده است، اشعارش در نهایت انسجام و رعایت وزن و عروض است و در دست تالیف دارد.

سایانی

«۶» از ادبا و دانشمندان معاصر، لیسانسیه علوم ادبی مقیم مرکز هرمزگان بندرعباس است که اثر و آثار زیادی در مطبوعات دارد و هم اکنون با مجله و زین «آینده» همکاری دارد.

عباس خواجه (انجم روز)

«۷» مؤلف و نگارنده این کتاب که ادعای شعر و شاعری ندارد و تنها برای حفظ فرهنگ دری دیوانی از غزل، قصیده، رباعی و دوبیتی دارد و شعر نو نیز می‌گوید و غالب اشعارش به زبان دری پارسی است. که قطعاتی چند درباره برقع و برقع‌پوشان در این دفتر دارد،

«۸» از شعراء و ادبای مقیم بستک مرکز جهانگیریه لارستان است. پدرش نیز شاعر بود و غالب فامیل و خویشاوندان وی با شعر و شاعری سروکار دارند.

«۹» از شعراء خوب و بنام بندرلنگه است که نمونه شعر وی در کتاب بندرلنگه تألیف حسین نوربخش، صفحه ۳۱۲ ملاحظه خواهید فرمود، وی دست‌اندر کار تهیه تاریخ جزیره کشم است که تاریخی ارزنده دارد و امیدوارم که در کار خود توفیق حاصل کند.

ب: از شعراء گذشتگان

- ۱ - سید ابراهیم سید خلیل قتالی معروف به «ابراهیم خلیل از لارستان».
 - ۲ - مولانا محمد نامی فتوئی یا پتوئی از لارستان.
 - ۳ - سید محمد علی هاشمی رمکانی از جزیره کشم روستای رمکان.
 - ۴ - مکرر - شیخ محمد شیخ عبدالهاوی مؤلف کتاب «اخلاق مصطفویه».
 - ۵ - سید کامل کاملی از بندر لنگه - بندرعباس.
 - ۶ - محی الدین متخلص به محیا از لارستان شاعر معاصر شاه عباس اول صفوی.
 - ۷ - فایز دشتی از بوشهر و دشتی.
 - ۸ - شیخ عبدالرحمن همت بستکی.
 - ۹ - باقر فداغی لارستانی شاعر شوریده.
 - ۱۰ - مصطفی خان بستکی متخلص به فایز.
 - ۱۱ - محمد حسن خوری متخلص به «مجرم» آخوند از خور لار - لارستان.
 - ۱۲ - سید محمد خالو ده تلی از روستای ده تل گوذه.
 - ۱۳ - نجما و نعیمای اوزی از اوز لارستان فارس.
- هم چنین از شعراء و ادباء معاصری که دیده از جهان فرو بسته اند و از طبقه علماء - عرفاء و فقها هستند و اثر و آثار مشخص دلپذیری داشته اند به شرح زیر:
- «۱» از سادات قتالی و مداح رسول اکرم و علی ابن ابی ایطالب و زهراء بتول و امامان حسنین سلام الله علیهم اجمعین و این جانب در سالهای ۱۳۲۷/۱۳۳۸ مقالات متعددی در شرح احوال این دو شاعر بزرگ و نامدار لارستان نگاشته ام که

در روزنامه پارس شیراز از نسخه‌های آن موجود است، براهیم خلیل دارای سفرنامه‌های منظوم و هم چنین شجره سادات قتالی است که بهمت مصطفی مصطفوی خلوری در امارت متحده عربی به چاپ رسیده و با طرز زیبایی انتشار یافته است. وی در مورد برقع چنین می‌گوید:

به پیش قدّول کی لاله خیزد^۱ مه از شرم رخس با ناله خیزد
اگر برقع کشد از گلشن روی شکر بی قیمت از بنگاله خیزد

«براهیم خلیل»

«۲» از شعراء معاصر صفویه و از مداحان حضرت رسول اکرم و مولای متقیان و حسنین علیهم السلام و در این باره تا سر حد غلو پیش می‌رود، دیوان او به همت کشمیری شیرازی و مراقبت یوسف فرزین اوزی و با نفقه ملا محمد حسن آخوند بازارگانان مقیم بحرین به چاپ رسیده است.

«۳» از دانشمندان و فقهاء معاصر ساکن روستای رمکان در جزیره کشم برای اطلاع از احوال آن شادروان به کتاب آثار شهرهای باستانی صفحه ۷۶۱ تألیف دانشمند و محقق فاضل احمد اقتداری و کتاب جزیره قشم و خلیج فارس تألیف نویسنده و محقق معاصر حسین نوربخش صفحه ۲۷۶ مراجعه شود.

«۴» مگرر - محمد شیخ عبدالهادی بستکی مؤلف «اخلاق مصطفویه» در ماه ربیع اول بسال یکهزار دویست و هفتاد و دو ۱۲۷۲، هجری نبوی ص و آله کتاب را به پایان رسانیده است، تخلص شاعری وی «خرسند» است و خود در این مورد گوید:

هفتاد و دو شده و هزار و دویست سال

از هجرت رسول خداوند ذوالجلال

کین مختصر زیاری باری بشد تمام

ماه ربیع و روز دوشنبه قریب شام^۱

مؤلف به پیروی از گلستان سعدی کتاب را در سی باب نگاشته و حاوی

حکایتها و داستانهای کوتاه است، وی از علماء و ادبای خطه لارستان است و اشعار عرفانی و دینی خود را در این کتاب آورده است.

« ۵ » از افسران انتظامی شهربانی که سالها ریاست شهربانی بندرعباس را به عهده داشت و در همان لباس به شعر و شاعری و نشر مقالات در روزنامه محلی می پرداخت مرحوم کاملی دارای دیوانی از اشعار دری و فارسی کنونی است که قسمت اعظم آن را نگارنده در تلویزیون ملی ایران بندرعباس تحت عنوان « برنامه فرهنگ و ادب جنوب » با اجرا گذاشته بودم که سرتاسر خلیج فارس « شمال و جنوب » بیش از دو میلیون نفر تماشاگر داشت، وی از شعراء مداح خاندان آل رسول اکرم است، و بسیاری از اشعار وی در دست این نگارنده و فرزندان آن شادروان است.

« ۶ » از شعراء معاصر شاه عباس اول صفوی که تاریخ حیات وی نشان می دهد .

« ۷ » از شعراء معروف دوبیتی گو و از سادات و خاندان آل رسول اکرم ص و آله تاریخ حیات وی ۱۰۴۶ هجری نبوی ص و آل نشان می دهد و خود در این مورد می گوید:

شکار افگند محیا با رفیقان

به ست و اربعین و الف تاریخ

« ۸ » از شعراء شوریده و عارف و ادیب خطه دشتی و دشتستان بوشهر که دوبیتی های او رفیق سفرهای مسافران دریائی و زمینی و همه جا بر سر زبان است برای آشنائی بیشتر به احوال وی به کتاب سخنگویان فارس مرحوم محمد حسین رکن زاده آدمیت صفحه ۲۲ جلد ۴ مراجعه فرمائید.

« ۹ » همت از شعراء بلندپایه بستک لارستان و دارای تألیفاتی ارزنده به اسامی زیر است:

۱ « شرح اسماء الله

۲ « ترجمه منظوم مولود نبوی اقتباس از مولود سید جعفر برزنجی و دارای اشعار پراکنده و ادیبانه ایست که در دسترس اغلب مردم لارستان است و نگارنده

مشغول تهیه و تدوین شرح حال و افکار و اندیشه همه شعراء نامبرده در لارستان، هستم و در دست چاپ و انتشار دارم.

من الله التوفیق آمین.

۱۰ « باقر فداغی لارستان از روستای فداغ صحرای باغ لارستان و از شعراء بسیار ارزنده و شوریده حال این خطه است، گفته هایش سوزان و متأثر از یک عشق و ناکامی است از دختر عموی خود و از نظر بلاغت و روانی می توان او را از بلیغ ترین شعراء لارستان نامید، بسال ۱۳۳۹ شرح حال و ابیات شعری وی را در اختیار صادق همایونی گذاشته ام که او هم نشریه ای بنام این شاعر منتشر نمود و مقدماتی از این شاعر در روزنامه پارس شیراز نگاشته شده است.

بستکی

۱۱ « از شعراء و از حکام بنام بستک مردی بوده متورع و اهل و «قضاوت و سجاده» توأم و از شعراء و حکماء خوشنام منطقه است اشعار بسیاری از وی در دسترس این نگارنده و در حال تدوین است به ص ۲۵۸ کتاب تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک تألیف شادروان محمد اعظم بنی عباسیان بکوشش این نگارنده مراجعه شود.

۱۲ « مجرم از علماء خور لار- لارستان فارس است. اشعار پراکنده وی در دسترس این نگارنده است، شاعر متخلص به «مجرم» از تیره آخوند خور است وی مبادل و مناظره ای با شاعر معروف به «براهیم خلیل» دارد که در جای خود به نشر آن اقدام خواهد شد، وی از جهات مادر پدرم با نگارنده نسبت دارد.

خالوده تلی

۱۳ « از شعراء معروف و مشهور خطه گوده بستک است که در سراسر اشعارش به گناهان خویش اعتراف کرده است، اشعار وی مخلوطی از فارسی و دری است.

۱۴ « هر دواز شعراء اوز لارستان فارس هستند که اشعار پراکنده هر دو در دسترس نگارنده و بسیاری از مردم دیگر است. از تاریخ حیات هر دو نشانی در دست نیست، دوییتی زیر از نعیم است:

نعیمای سایه زلف تو خواهد
 و گرنه سایه دیوار بسیار
 همه این شعراء در قید حیات و همه سخنگویان از دنیارفتگان هر کدام به
 گونه‌ای برقع و برقع پوشان را در سخنان خود شناسانده‌اند:
 محیا عرب زاده ز رو بردار شیله
 مکن این حیل‌های بی‌وسیله
 خدا را برقع از صورت یفکن
 که تا رویت بینم بی‌بتیله
 گاهی شعراء محلی و سخنگویان لارستان و جنوب کشور برقع را «نقاب»
 یا لو بند نام نهاده‌اند و برقع و بتوله را بنام نقاب و لو بند به استعاره گرفته‌اند مولانا
 محمد نامی فتوئی شاعریست (بزرگ) که از نقاب و برقع زیاد نام برده و در این
 جا می‌گوید که: برقع، نقاب و حجاب نیست و در غزل عارفانه‌ای بمطلع حسنی
 که هویدا است و از آن سخن رفت مضمومانه می‌گوید که برقع نمی‌تواند حجاب
 باشد.

پایان

فهرست اعلام نامها

الف

- ابدالی، عبدالله خان ۱۲۴
ابن علی وحیدی، حسین ۱۳۹
ابن سلیمان حمّادی، عبدالله ۱۳۹
ادریس شافعی، سید محمد ۳۵
ارفعی لوزی، میر محمد ۱۳۹، ۱۴۱
اسکندر ۵۲
افشار سیستانی، ایرج ۱۱
اقتداری، احمد ۱۵، ۱۴۳
امام حسین (ع) ۳۱
امام رضا (ع) ۹۵
انجم روز، عباس ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۳۹
اوتس، یان ۱۲۵، ۱۲۷
اَوَزی، نجما ۱۴۲
اَوَزی، نعیم ۱۴۲
ب
بابکان، اردشیر ۱۱۴
براهیم، خلیل ۱۴۳، ۱۴۵

برزنجی، سید جعفر ۱۴۴

بریمی ۱۱۳

بستکی، فایز ۱۳۲

بستکی، مصطفی خان ۱۴۲

بلوچ، محمد خان ۱۱۰

بهرام ۵۲

بهمن، محمود شاه ۴۴

بینلوب ۲۴

ج

جلال الدین مولوی ۴۳، ۵۴

ح

حافظ ۱۴، ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۷۳، ۱۴۷

حسان بن ثابت انصاری ۴۰

حسنین (ع) ۱۴۸

حضرت محمد (ص) ۹، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۵۳، ۵۶

حضرت علی (ع) ۵۶، ۱۴۸

حضرت سکینه (دختر امام حسین) ۳۱

حفصه ۲۹

حکیم قبادیانی، ناصر خسرو ۱۳۲

حیدری، قاسم ۱۳۹

خ

خالوده تلی، سید محمد ۷۲

خالو، سید محمد ۱۳۳

خاقانی ۴۴

خراسانی، ابو مسلم ۲۲، ۶۷

خلیفه ۲۲

خوری، محمد حسن ۱۴۲

د

درود جناحی، احمد ۱۳۹

دشتستانی، باقر ۱۳۲

دکتر ابوالقاسم سرّی ۹۲، ۹۶

دکتر اقتداری، احمد ۱۲۶

دلف عجلی، احمد بن عبدالعزیز ۲۲

ده تلی، سید محمد خالو ۱۳۵، ۱۴۲

ر

راشد، شیخ ۱۲۶

رسول اکرم (ص) ۱۴۸

رضوی (ع) ۲۲

رضوی، سادات ۲۲

ژ

ژان دولیفر ۸۹

س

سایانی، احمد ۱۳۹

سعدی ۱۴، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۴۷

سنائی ۴۴

سنجر ۱۹

سیدخلیل قتالی، سیدابراهیم ۱۴۲

ش

شاپور اول ۱۱۵

شاپور ۵۳، ۶۸، ۶۹، ۹۶، ۱۱۴

شاه عباس اول ۱۴۴

شیخ عبدالهادی بستکی، محمد ۱۴۲، ۱۴۳

ص

صباح، حسن ۱۹

ط

طارق بن زیاد ۹۰

طالع لاری، جعفر ۱۳۹

ع

عباسی، المهدی ۲۲

عبدالهادی، محمد ۵۴

عبدالملک، احمد ۲۲

عطار نیشابوری ۶۲

علاء الدین کرپ ارسلان، سعید ۵۲

علی بن موسی الرضا (ع) ۲۲

عمر بن خطاب ۲۹

عويس ۲۴

غ

غیرت، محمد علی ۱۳۹

ف

فارنا ۸۸

فداغی لارستانی، باقر ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۵

مولانا محمد فریدالدین عطار نیشابوری ۴۴، ۴۶، ۵۴، ۵۶

فرامرزی، احمد ۱۴

ق

قتالی، سادات ۱۴۲، ۱۴۳

قتالی سید ابراهیم، سید خلیل ۱۳۲

ک

کاملی، سید کامل ۱۴۲

کبابی، سدید السلطنه ۱۵

گ

گنجوی، نظامی ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۳، ۷۹

ل

للحا ۸۸

م

محمد امین خوری، خواجه جمال ۱۱۷

محیا ۱۱

محمی الدین ۱۴۲

- مرحوم مبارک ۱۱۷
 مریم بیگم ۱۲۴
 مصطفوی حلوری، مصطفی ۱۴۳
 معین، محمد ۲۲
 مولانا ظهوری ۱۳۴
 مولانا عبدالرحمن جامی ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۴
 میرزا، رضاقلی ۹۵

ن

- نادرشاه ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵
 نامی فتوئی، مولانا محمد ۱۴۲، ۱۴۶
 نوربخش، حسین ۱۱، ۱۵

و

- وجدی، محمدفرید ۲۳
 وحیدی، حسین ۱۴۰
 ویلیام فور ۹۲

هـ

- هاشمی رمکانی، سید محمد علی ۱۴۲
 همایونی، صادق ۱۴۵
 همت بستکی، شیخ عبدالرحمن ۱۳۲، ۱۴۲

فهرست اعلام جایها

الف

آبادی ایسین ۱۳۰

ابوظبی ۱۷۱، ۷۰

اتلانتیک ۸۹

اوزفارس ۱۴۲، ۱۳۹

آذربایجان ۱۲۵

اسپانیا ۱۲۰، ۷۷، ۶۸، ۶۷

اسپرط ۲۴

اصفهان ۱۲۷، ۱۲۵، ۹۲

افریقا ۱۲۲، ۱۰۱، ۹۹

افغان ۱۲۶

آلمان ۱۱۳

النخیل ۱۰۸

انگلیس ۱۲۹، ۱۱۳، ۱۰۹

ایتالیا ۲۵

ایران ۱۱۵، ۹۵، ۶۷، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۰، ۴۴، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۵، ۱۴

۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۴، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۱۷

ب

بحرینی ۷۷، ۲۱

بستک ۱۴۵، ۱۳۹

بلوچستان ۱۴۷، ۱۱۵، ۱۱۰، ۲۱، ۱۴، ۹

بوشهر ۱۴۲

بندر جلفا ۱۱۰

بندرعباس ۷۷، ۷۸، ۹۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸

بندر قشم ۱۴۳

بندر کنگ ۱۳۱، ۱۳۰، ۹۱

بندر لنگه ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۷۸، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳

بندر مروارید ۱۴

بین النهرین ۱۰۱

ت

تیب ۲۴

تنگه جبل الطارق ۹۰

تهران ۱۴

ج

جبل طارق ۱۰۰

جزایر شیکوه ۹۸

جزیره قشم ۱۲۶

جزیره کشم ۱۴۱

جزیره هرمز ۹۲، ۴۵، ۴۴

جناح اروستا ۱۳۹

جیرفت ۱۱۰

ح

حیدرآباد ۴۴

خ

خراسان ۱۲۴، ۲۲

خلیج فارس ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۵۰، ۶۹،

۷۱، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴،

۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸

خورلار ۱۴، ۱۴۲

خوزستان ۶۹، ۱۱۴

د

دبی ۱۱۷

دریای عمان ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۷۷

ده تل گوode اروستا ۱۴۲

ر

رستاق ۱۰۸

رشت ۱۲۵

رمکان اروستا ۱۴۲

س

سبعه‌ی فارس ۱۳۹

سیستان ۸۱، ۱۱۵، ۱۴۷

ش

شام ۱۰۱

شیراز ۴۰، ۵۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۵

ط

طوارق افریقا ۲۱

ع

عراق ۲۱

عربستان ۷۷، ۱۰۱

ف

فارس ۱۴

فین [اروستا] ۱۳۹

ق

قطری ۷۷

قُم ۲۲

ک

کاشان ۲۲

کاوه کیمردان (مَرو) ۲۲

کنگ ۱۴، ۱۴۸

کویت ۲۱، ۷۷

کیش ۱۴، ۱۴۸

گ

گامبرون ۱۲۵، ۱۲۶

گولمینه ۸۲، ۸۴

گومرون ۱۴۸

گیلان ۱۲۵

ل

لار ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۵

لارستان ۹، ۱۱، ۳۶، ۵۶، ۹۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶،

۱۴۷، ۱۴۸

لارک ۱۲۶

م

مدینه ۲۹

مرباغ بندرلنگه اروستا ۱۳۹

مسقط ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۱

مشهد ۱۲۴

مکران ۲۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱

میناب ۱۱۰، ۱۳۱

ن

نایان اروستا ۱۲۷، ۱۳۰

نامی نیدان اروستا ۱۲۹

و

واحه بریمی ۱۰۸

هـ

هرمزگان ۲۷، ۹

هلند ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰

هندوستان ۴۴، ۹۱، ۱۴۰

ی

یونان ۲۳، ۲۴، ۷۷، ۱۲۰

آثار منتشر شده از این مؤلف:

- طی ۳۳ سال خدمت در مطبوعات کشور بعنوان نویسنده آزاد، از اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ لغایت مهرماه ۱۳۵۹ ش، آثار زیر چاپ و منتشر شده است:
- ۱- تکوین امارات واحد عربی در جنوب خلیج فارس قبل از پیدایش امارات.
 - ۲- روابط حسنه ایران و شیخ نشین های ده گانه.
 - ۳- برای آبادی و عمران بنادر و جزایر خلیج فارس چه کنیم؟
 - ۴- جنگل های دریائی و موارد استفاده از آنها.
 - ۵- برای تأسیسات بندری و دریائی ایران در جنوب کشور چه باید کرد؟
 - ۶- تاریخ سیستان و بلوچستان.
 - ۷- سعدی بزرگترین مربی و معلم اجتماعی ایران.
 - ۸- حافظ «خواجه شیراز»، و مراحل سه گانه زندگی او.
 - ۹- اسناد مالکیت ایران بر جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس.
 - ۱۰- لزوم تجدید عمران و آبادانی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان.
 - ۱۱- فرهنگ و ادب جنوب.
 - ۱۲- سخنگویان و شعراء لارستان و بنادر و جزایر.
 - ۱۳- مقالات انتقادی از دولت های وقت و دستگاه های دولتی.
 - ۱۴- فرهنگ دری و امثال و حکم آن.

آثار در دست تالیف و آماده چاپ از مؤلف:

- ۱- فرهنگ و جغرافیای دری پارسی در لارستان و بنادر و جزایر کشور.
- ۲- امثال و حکم دری پارسی.
- ۳- دیوان اشعار مؤلف به زبان دری شامل غزلیات - قصاید، دوبیتی ها و رباعیات همراه با قطعات بسیاری به زبان فارسی در نعت رسول اکرم ص، و حضرت علی و حسنین (ع) و چکامه های میهنی.
- ۴- تاریخ اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی ادبی و هنری بنادر خلیج فارس، بندر لنگه.
- ۵- تاریخ دولت خانه کنگ و کیش و آثار موجود در آن.
- ۶- تاریخ هرمز، گومرون «بندرعباس».
- ۷- تاریخ اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی ادبی و هنری جزایر خلیج فارس.
- ۸- مهاجران وارده به ایران در جنوب کشور و تاریخ و معرفی آنها.
- ۹- خیال انگیزان خلیج فارس - زار - نوبان و لیوا.
- ۱۰- آبزیان آبهای خلیج فارس و بحر عمان و آبهای مکران.
- ۱۱- تاریخ امارات متحده عرب در جنوب خلیج فارس.
- ۱۲- تاریخ سلطنت عمان.
- ۱۳- فرهنگ کودکان در لارستان و بنادر جنوب همراه با ترانه های کودکان.
- ۱۴- فرهنگ مردم شناسی و فولکلور جنوب.
- ۱۵- سخنگویان و شعراء علماء و فقهاء و هنرمندانی که روی در نقاب خاک کشیده اند و از آنها نامی به میان نیامده است.
- ۱۶- خرماسستان ایران.
- ۱۷- معاویه بن ابی سفیان یا ریشه نفاق در اسلام.